

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشارات قرآنی و نفحات رحمانی

تفسیر سوره مبارکه مریم

مباحثات در تفسیر عرفانی قرآن کریم: مریم و عیسی علیهما السلام (1)

تهیه و تدریس: دکتر سلیمان پناه

ونکوور، کانادا. پنجشنبه 15 ذوالقعدة 1427؛ 16 آذر 1386؛ 7 دسامبر 2006

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَبَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا (16) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (17) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (18) قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (19) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (20) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا (21) فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا (22) فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا (23) فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (24) وَهَزَيْتِ إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا حَنِيًّا (25) فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا (26) فَآتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (27) يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا (28) فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (29) قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (30) وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (31) وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (32) وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (33) ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (34) مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (35) وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (36)

و در این کتاب از مریم یاد کن آنگاه که از کسان خود در مکانی شرقی به کناری شناخت (16) و در برابر آنان پرده‌ای بر خود گرفت پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به [شکل] بشری خوش‌اندام بر او نمایان شد (17) [مریم] گفت اگر پرهیزگاری من از تو به خدای رحمان پناه می‌برم (18) گفت من فقط فرستاده پروردگار توام برای اینکه به تو پسری پاکیزه ببخشم (19) گفت چگونه مرا پسری باشد با آنکه دست بشری به من نرسیده و بدکار نبوده‌ام (20) گفت [فرمان] چنین است پروردگار تو گفته که آن بر من آسان است و تا او را نشانه‌ای برای مردم و رحمتی از جانب خویش قرار دهیم و [این] دستوری قطعی بود (21) پس [مریم] به او (عیسی) ایستن شد و با او به مکان دورافتاده‌ای پناه جست (22) تا درد زایمان او را به سوی تنه درخت‌خرمایی کشانید گفت ای کاش پیش از این مرده بودم و یکسر فراموش شده بودم (23) پس از زیر [پای] او [فرشته] وی را ندا داد که غم مدار پروردگارت زیر [پای] تو چشمه آبی پدید آورده است (24) و تنه درخت‌خرما را به طرف خود [بگیر و] بنکان بر تو خرماي تازه می‌ریزد (25) و بخور و بنوش و دیده روشن دار پس اگر کسی از آدمیان را دیدی بگویی من برای [خدای] رحمان روزه نذر کرده‌ام و امروز مطلقا با انسانی سخن نخواهم گفت (26) پس [مریم] در حالی که او را در آغوش گرفته بود به نزد قومش آورد گفتند ای مریم به راستی کار بسیار ناپسندی مرتکب شده‌ای (27) ای خواهر هارون پدرت مرد بدی نبود و مادرت [نیز] بدکاره نبود (28) [مریم] به سوی [عیسی] اشاره کرد گفتند چگونه با کسی که در گهواره [و] کودک است سخن بگوییم (29) [کودک] گفت منم بنده خدا به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است (30) و هر جا که باشم مرا با برکت‌ساخته و تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است (31) و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده است، و زورگو و نافرمانم نگردانیده است (32) و درود بر من روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم (33) این است [ماجرای] عیسی پسر مریم [همان] گفتار درستی که در آن شك می‌کنند (34) خدا را نسزد که فرزندی برگزید منزه است او چون کاری را اراده کند همین قدر به آن می‌گوید موجود شو پس بی‌درنگ موجود می‌شود (35) و در حقیقت خداست که پروردگار من و پروردگار شماست پس او را بپرستید این است راه راست (36)

I. چند نکته

1. **ذکری تاریخی در مورد سوره مبارکه مریم:** در کتب تاریخی آمده است که در هجرت دوم مسلمین به حبشه، این سوره را جعفر بن ابی طالب بر نجاشی پادشاه آن سرزمین قرائت نمود. خلاصه این ماجرا بدین ترتیب است:

اشخاصی که در اوائل دعوت رسول الله، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، در مکه اسلام آورده بودند از نظر توان و قدرت شخصی و حمایت های قبیلگی با یکدیگر تفاوت داشتند. برخی یا از قبائل معروف و سرشناس مکه بودند ولی بعضی دیگر یا از مهاجران و آوارگان بودند از مناطق دیگر بودند و هم پیمانان قبائل دیگر، یا از قبائل ضعیف، و یا از بردگان بودند که از هیچ قدرت یا پشتوانه ای برخوردار نبودند. دشمنان خدا تعالی و رسول او (ص) از آزار و شکنجه افراد گروه نخست بیم داشتند و آنان را چندان آزار نمی دادند ولی گروه دوم را گاهی تا حد کشته شدن شکنجه می دادند. گاه این فشارها تا حدی زیاد می شد که بعضی از اسلام بر می گشتند. گفته اند که چون رسول الله (ص) آزار و رنج بی حد بعضی مسلمین اولیه را مشاهده نمودند، به آنها، فرمودند، "ای کاش به حبشه می رفتید چرا که در آنجا پادشاهی است که نزد وی بر کسی ظلم نمی شود. امید است که از این گرفتاری برای شما گشایشی قرار دهد." بدین ترتیب، نخستین هجرت در اسلام صورت گرفت، و در ماه رجب سال پنجم بعثت تعداد 15 مسلمان (11 مرد و 4 زن) به سرپرستی عثمان بن مظعون پنهانی از مکه به حبشه که در آن زمان مردمش مسیحی بودند مهاجرت نمودند. آنها دو ماه در حبشه مانده بودند که شایعه ای به گوش آنها رسید که قریش اسلام آورده اند. لذا، در ماه شوال همان سال به سوی مکه بازگشتند، و در نزدیکی مکه متوجه شدند که خیر اسلام آوردند مکیان دروغی و شایعه ای بیش نبوده بود. بيمناک از اینکه مبادا دوباره گرفتار مشرکان قریش گردند، هریک پنهانی وارد مکه شد و به کسی پناه برد. لیکن این بار بیشتر از قبل به آزار و شکنجه عشیره خویش گرفتار آمدند و رسول خدا دیگر بار آنان را اذن داد تا به حبشه هجرت کنند. رسول خدا (ص) بار دیگر آنها را به مهاجرت به حبشه تشویق نمودند. مورخان مورد تاریخ این هجرت دوم اختلاف نظر دارند. در هجرت دوم به حبشه که به سرپرستی جعفر بن ابی طالب بود حدود هشتاد و سه مرد و هجده زن شرکت داشتند. بعضی گفته اند که پانزده نفر هجرت اول این نوبت پیش از دیگران به حبشه هجرت کردند و جعفر بن ابی طالب و هشتاد و شش نفر دیگر بتدریج بعد از آنها به حبشه رفتند.

مشرکان قریش چون از این امر آگاه شدند دو نفر را با هدایایی به نزد نجاشی پادشاه حبشه و نزدیکانش فرستادند تا مسلمان مهاجر را به آنها بازگردانند. حضرت ابوطالب عموی پیامبر (ص) از این کار مشرکان قریش با خبر شد، و اشعاری در مدح نجاشی سرود و او را به نگهداری مسلمین ترغیب نمود.

فرستادگان مشرکان پس از تقدیم هدایای خود به نجاشی، سعی کردند او را علیه مسلمان تحریک نمایند با اشاره به اینکه اینها نه دین ما را قبول دارند، و نه دین شما را. نجاشی گفت که پیش از شنیدن سخنان آنها، آنان را تسلیم مکیان نخواهد کرد. او مسلمان را به نزد خود خواند، بعد از پرسش و پاسخ هایی که بین او و جعفر بن ابیطالب در حضور درباریان، کشیشان مسیحی، و فرستادگان قریش، رد و بدل شد، از جعفر بن ابیطالب خواست تا مقداری از قرآن را برای او بخواند. او شروع کرد به تلاوت سوره مبارکه مریم. آنها همه گوش فرا داده بودند، چون جعفر بن ابیطالب به این آیات رسید:

"وَهَؤُلَآءِ اِيْلَيْكَ يَجْعَلُ الْتَحَالَةَ سَاقَطًا عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا فَكُلِي وَاَشْرَبِي وَفَرِي عَيْنًا فِيمَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ اَحَدًا فَقَوْلِي اِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا فَلَنْ اُكَلِّمَ الْيَوْمَ اِنْسِيًّا" (19: 25-26)

نجاشی گریست و کشیش های مسیحی نیز گریستند. سپس، نجاشی روی سوی فرستادگان مشرکان کرد گفت: این سخن و آنچه عیسی آورده است هر دو از يك جا فرود آمده است، بروید که به خدا قسم اینان را به شما تسلیم نمی کنم. هدایای آنان را پس فرستاد و به مسلمانان نیز گفت: بروید که شما در امان می باشید!

2. **تذکری راجع به گزارشهای تاریخی قرآن و اعجاز قرآن مجید:** در قرآن مجید سرگذشت انبیاء و اقوام پیشین بسیار ذکر می شود. این امر نیز به شکلی خاص که ویژه قرآن کریم است به بهترین شکلی که قصه گوئی می توان کرد صورت می گیرد تا علاوه بر آنکه نکات ایمانی، اخلاقی، و معنوی متناسب با تعالیم الهی آموزش داده شود، تاریخ انبیاء و اولیاء الهی و اقوامشان نیز به درستی و خالی از هر نوع تحریفی ثبت و ضبط گردد. قرآن مجید کتاب قصه و تاریخ نیست تا تمام جزئیات تاریخی را مانند کتب دیگر بر شمرد هر چند هم حقایق تاریخی را بیان می فرماید و هم حقایق معنوی و هستی شناسانه را. ذکر وقایع تاریخی در قرآن به هدفی خاص صورت می گیرد. علاوه بر این، دقت و درستی نقل های تاریخی قرآن مجید که در برابر هر نوع نکته سنجی و کاوش تاریخی هیچ خدشه ای نمی پذیرد، بلکه این متون تاریخی دیگر هستند که باید خود را در پرتوی نقل های قرآنی، که اعجاز پیامبر امی ماست، تصحیح کنند.

3. **نداء خفی و نداء أخفی:** خدای تعالی دعای حضرت زکریا علیه السلام را به عنوان "ندایی خفی" توصیف فرمود. در مورد رعایت ادب دعا به پیشگاه خدای سبحان توسط حضرت زکریا علیه السلام، و معنای "نداء خفی" او، و اثراتی که بر آن

مترتب شد، نکاتی چند مطرح گردید. قرآن کریم بعد از ذکر حضرت زکریا و چگونگی تولد فرزندش حضرت یحیی علیهما السلام، می پردازد به ذکر حضرت مریم علیها السلام و چگونگی مادر شدن وی و تولد فرزندش. با توجه به اینکه حضرت زکریا علیه السلام با مشاهده احوال حضرت مریم علیها السلام دعا نمود و درخواست فرزند نمود از خدای و هاب، مقایسه احوال ایندو و چگونگی فرزند دار شدن، و نحو دعا کردنشان، بر هر که خدا خواهد، نکات و اسرار فراوانی آشکار خواهد ساخت. یکی از آن اسرار بر می گردد به تفاوتی که بین نداء خفی و نداء اُخفی وجود دارد.

II. ذکر حضرت مریم علیها السلام

پیش ملاحظه تفسیر آیات سوره مبارکه مریم، جهت آشنایی بیشتر با زندگی حضرت مریم، سلام الله علیها، نکاتی را در مورد آن حضرت (س) از قرآن کریم و متون دیگر نقل می کنیم.

1. **تولد حضرت مریم (س):** قرآن کریم در سوره مبارکه آل عمران از باردار شدن مادر حضرت مریم علیها السلام و نذر وی چنین یاد می فرماید:

إِذْ قَالَتْ امْرَأَةٌ عَمْرَأَةَ رَبِّ إِيَّيْ نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (3:35)

(به یاد آور هنگامی را که همسر عمران گفت: خداوند! آنچه را در شکم دارم، برای تو نذر کردم، که "محرر" باشد. از من بپذیر، که تو شنوا و دانایی!)

در مورد لغت "محرر" دو احتمال داده اند. یکی اینکه از "حرية" (آزادی) باشد. دیگر آنکه از "تحریر کتاب" (اصلاح کتاب) باشد. اکثر مفسران احتمال اول را ترجیح داده اند. در هر صورت، مقصود از "محرر" بودن حضرت مریم (س)، آزاد بودن او بود از مسئولیت های دیگر تا در کنیسه خدمت کند. گفته اند که پدر حضرت مریم (س) عمران بن ماثان پسر عموی حضرت زکریا (ع) بود، و مادرش حنة بنت قافوذ. وی در پیری باردار شد، و نذر کرد که فرزند خویش را چون متولد گردد "محرر" قرار دهد. یعنی او را برای حوائج خود و دیگر به امور دنیایی بکار نگیرد، بلکه آزاد گذارد تا فقط طاعت خدای عز و جل کند، و خدمت در کنیسه. این گونه نذر کردن در دین یهود جایز بود، و بر فرزند نیز اطاعت و انجام آن نذر واجب بود. شخص "محرر" در کنیسه گذاشته می شد تا عبادت کند و خدمت در آنجا. وی در کنیسه می بود تا زمان بلوغ. آنگاه اگر دوست می داشت در کنیسه و عبادت و خدمت نمودن در آن باقی می ماند. در غیر این صورت، هر جا می خواست می رفت.

در مورد باردار شدن حنة گفته اند که او از فرزند داشتن نا امید بود. روزی زیر درختی نشسته بود که پرنده ای را دید که جوجه خود را غذا می دهد. دلش فرزندی خواست و به پیشگاه خداوند دعا کرد که او را فرزندی روزی نماید. از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که خدا تعالی به عمران وحی فرمود که به او فرزندی ذکور مبارکی می بخشد که کور مادرزاد را و بیماران دارای پیسی را شفا می دهد، و زنده می گرداند مردگان را به اذن خدا، و او را رسولی به سوی بنی اسرائیل قرار می دهد و او آن را به زنش حنة در میان گذاشت، و او مادر مریم بود. پس، چون بدو باردار شد، گفت: پروردگارا! آنچه را در شکم دارم نذر تو کردم تا محرری باشد.

چون بنی اسرائیل پسران را محرر می ساختند، حنة نیز بدین گمان که فرزندش پسر است، چنین نذری نمود. لذا، چون فرزندش، بدنیا آمد و دید که او دختر بود، گفت، "پروردگارا! من آن را دختر زاده ام!" خدای تعالی در قرآن کریم این ماجرا را چنین نقل می فرماید، " فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِيَّيْ وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمِيئَةٌ مَّرِيْمٌ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ " (3:36) (پس چون فرزندش را بزاد گفت: "پروردگارا من او را دختر زاده ام،" در حالی که خدا به آنچه او زاییده بود دانایتر بود، و پسر چون دختر نیست، "و من نامش را مریم نهادم و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده به پناه تو می سپارم!")

این تحیر او بدان خاطر بود که چون گمان می پنداشت فرزندش پسر می باشد، او را نذر کنیسه نموده بود. حال، که دختر زاییده بود نمی دانست تکلیف نذرش چه می شود زیرا تا آن هنگام زنان را به واسطه عادات قاعدگی محرر نمی گردانیدند. مرحوم علامه طباطبایی، با استناد به چند آیه قرآن کریم، می فرمایند:

از مجموع این مطالب فهمیده می شود: آگاهی مادر مریم از پسر بودن حملش حدسی نبود، چون خدا آنرا بطور جزم از وی حکایت کرده است، و این حکایت خود دلیل بر این است که اعتقاد وی بوجهی منتهی بوحی بوده است، و به همین جهت، وقتی فهمید فرزندش دختر است، از فرزند پسر مایوس نشد، و برای بار دوم با جزم و قطع عرضه داشت، " وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ " (3:36) و در آن اثبات کرد که مریم دارای ذریه است با اینکه در ظاهر راهی به چنین علمی نداشته است.

همانطور که ملاحظه شد، حنة در هنگام بارداری و نذر خویش به خدای متعالی عرض کرد، " فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ " (3:35) (پس قبول کن از من که تو همانا سمیع و علیم هستی!) یعنی، نذر را قبول کن با رضایت خودت چرا که تو می

شنوی آنچه را می گویم و می دانی صدق مرا در این نذر. علاوه بر این، پس از زاییدن دخترش نیز عرض کرد، " وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ " (3:36) (و من او را مریم نامیدم، و من او را به تو پناه می دهم، و فرزندان او را نیز، از شیطان رانده شده!) خدای متعالی هم در پاسخ آن دعا برای قبول نذرش، و این سپردن فرزندش به خدا و اعتماد بر وی، فرمود:

فَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (3:37)

(پس، قبول نمود او (مریم) را پروردگارش قبولی کردنی نیکو، و رویاند او را رویاندنی نیکو، و زکریا را کفیل او کرد. هر وقت زکریا در محراب بر او وارد می شد، رزقی را نزد او می یافت، می پرسید: ای مریم این از کجا برای تو آمده است؟! می گفت: این رزق از ناحیه خدا است. همانا خدا، به هرکس که خواهد، بی حساب رزق دهد.)

گفته اند که مادر مریم او را در پارچه ای پیچید، و او را به مسجد آورد، و گفت: این نذر بیت المقدس است، او را بگیرد و نگهدارید! وحی الهی جهت قبول آن دختر و جواز محرر بودن او به زکریا نازل شده بود. اُحبار برای سرپرستی وی با یکدیگر مسابقه گذاشتند چرا که او دختر امامشان و صاحب قربانی اشان بود. پس، زکریا گفت: من شایسته ترم به او زیرا خاله او نزد من است. اُحبار گفتند اگر بنا باشد به شایسته ترین بدو سپرده شود، مادرش که او را بدنیا آورده است از همه به او شایسته تر است. پس، بهتر است که در مورد او قرعه زنیم. آنها بیست نفر بودند. قلم های خود را بر آب انداختند. همه قلم ها در آب فرو رفت بجز قلم حضرت زکریا (ع) که بر روی آب شناور ماند. در نتیجه کفالت او را حضرت زکریا (ع) بر عهده گرفت. قرآن کریم این ماجرا در آیه چهارم سوره مبارکه آل عمران چنین نقل می فرماید:

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (3:44)

(این، از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم، و تو نزد آنها نبودی آن هنگام که قلمهای خود را می افکندند تا کدامیک کفالت مریم را عهده دار شود، و هنگامی که با هم نزاع می کردند.)

چنانچه گفته شد این خود خدا تعالی بود که مریم سلام الله علیها را قبول فرمود، و رویاند و پرورش داد به بهترین وجه، و زکریا علیه السلام را کفیل اموری ساخت که او به واسطه طفل و کودک بودن نمی توانست خودش انجام دهد. در نتیجه آنکه خدای تعالی خود مریم را پرورش می داد، او به نیکوترین وجه پرورش یافت. در مجمع البیان از ابن عباس نقل شده است که چون مریم نه ساله شد روزها روزه می گرفت، و شب ها بیدار می ماند برای عبادت و تضرع تا آنجا که از اُحبار پیشی گرفت.

2. **وجه تسمیه حضرت مریم (س):** گفته اند که نام "مریم" در اصل عبری است، و خواهر حضرت موسی علیه السلام، که او را تا قصر فرعون در رود نیل همراهی کرد، نیز "مریم" نام داشت. در مورد معنای "مریم" از آیه قرآن کریم می توان استفاده کرد که همان لوازم و وظایف "محرر" بودن، یعنی عابد و خادم است. در این ارتباط، مرحوم علامه طباطبایی می فرماید:

کلمه "مریم" در لغت آن شهر، بطوری که گفته اند به معنای زن عابد، و نیز زن خدمتکار است. از همین جا، معلوم می شود که چرا مادر او دختر خود را بلافاصله بعد از وضع حمل مریم نامید، و چرا خدای تعالی این عمل او را حکایت کرد. خواست تا بعد از نومیدی از زاییدن پسری که محرر برای عبادت و خدمت باشد بلا درنگ همین دختر را برای این کار محرر کند، پس این که گفت، " سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ " (اسمش را مریم گذاشتم) به منزله این است که گفته باشد، "من این دختر را برای تو محرر زاییدم." دلیل بر اینکه جمله نامبرده به منزله صیغه نذر است، این است که خدای سبحان دنبالش این نذر را قبول نموده و می فرماید، " فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ " (3:37) (پس، قبول فرمود او را پروردگارش قبول فرمودنی نیکو.)

III. **وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا** (و یاد کن در کتاب مریم را آن هنگام که کناره گرفت از اهل خود در مکانی شرقی)

1. **وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ:** و یاد کن ای محمد در این کتاب قرآن از مریم. با این نحو تعبیر قرآن کریم، خدای متعالی می خواهد بفرماید که ای محمد بگو به مردم ماجرای شگفت آوری را که برای مریم رخ داد هنگامیکه دوری گرفت از خویشانش و رفت به مکانی شرقی تا همگان از آن درس بگیرند، و مریم نیز می تواند الگو و سرمشقی برای همه مومنان باشد چه زن، چه مرد. هر چند جریان بارداری برای زنان است، این ماجرا ابعادی دارد که همگان را سودمند است.

بعضی از مفسران ذکر صریح نام حضرت مریم (س) در قرآن کریم در خور توجه دانسته اند زیرا رسم عرب و بسیاری از فرهنگ های دیگر آن بوده است که تصریح نمی کردند به نام زنانی را که آزاد بودند و در چارچوب باورهای طبقاتی

اشرافی از محترم شمرده می شدند، بلکه با کنیه یا القاب خاص از آنها یاد می کردند تا هتک حرمت آنها نشود لیکن خدای تعالی نام مریم خود به صراحت بکار برد شاید تا اشاراتی نیز باشد بر اینکه خدا خود حرمت بنده خود را حفظ خواهد نمود و کسی هتک حرمت او نخواهد توانست کردن، و آنچه دشمنان کینه توز و منحرف آن حضرت (س) بر زبان راندند هیچ از حرمت و عزت او نکاست، بلکه پرده از عناد و زشتی خوی آنها پر داشت.

2. **إِذْ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا:** "اذ انتبذت"، "نبذ"، یعنی چیزی را رها ساختن و دور انداختن به خاطر بی ارزش بودن آن نزد شخص. در نتیجه، "انتبذت من اهله" به معنای آن خواهد بود که حضرت مریم (ع) کناره گرفت و رها کرد از خویشانش. اگر خواسته باشیم این سخن را تأویل نیز کرده باشیم، می گوئیم در نتیجه عشق و علاقه و رغبت آن حضرت (ع) به ساحت قدس خدای متعال، حتی عزیزترین افرادش در نزد او رنگ باختند.

3. **مَكَانًا شَرْقِيًّا:** گفته اند مقصود از مکان شرقی جایی است که آفتاب دمیده بود. مریم می خواست خلوت کند و استراحت نماید و سر برهنه سازد و بشوید و شانه کند، و چون زمستان بود و سرد، به جایی رفت که آفتاب باشد. نقل شده است که چون حضرت مریم (ع) در مکانی شرقی به عیسی (ع) باردار شد، مسیحیان قبیله خود را به سمت شرق می دارند. به همین نحو چون حضرت موسی (ع) تورات را در مکانی غربی دریافت نمود، یهودیان قبیله خود را به سمت غرب قرار داده اند، "وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ إِذْ قَضَيْتَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ" (28:44). (تو در جانب غربی نبودی هنگامی که ما امر [نبوت] را به موسی دادیم و تو از شاهدان نبودی [در آن هنگام که ...]).

قاسانی در تفسیر آیه فوق می گوید: "وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ" (و تو در جانب غربی نبودی) یعنی، در جانب غروب شمس ذات احدیت در عین موسی و احتجاجش توسط عین او در مقام مکالمه زیرا او شنید نداء را از شجره نفس خود، و برای همین قبیله اش جهت مغرب است، و دعوتش به ظاهری، که مغارب شمس حقیقت است، به خلاف عیسی علیه السلام.

4. **توضیحی در مورد کناره گیری آن حضرت:** گفته اند حضرت مریم (ع) در مسجدی عبادت می کرد تا ظاهر بود، و چون عزری داشت، و یا عادت بدیدی به خانه خاله خود، که همسر حضرت زکریا (ع) بود می رفت، تا ظاهر شدی و در آنجا غسل می کرد. سپس، به مسجد باز می گشت. اما در این مورد از اهل خود، یعنی خاله و خویشان خود نیز کناره گرفته بود، و به مکانی شرقی تر از محل آنها رفته بود. ولی در این آیه کریمه مطلبی که بیانگر اینگونه امور باشد وجود ندارد. لذا، بعضی با توجه به آیه کریمه (3:37)، گفته اند حضرت مریم (ع) قبلاً نیز در مسجد از مردم کناره گرفته بود و فقط حضرت زکریا (ع) برای کفالت امور او به نزد او آمد و شد می کرده است، و او از رزقی که نزد خدا بود استفاده می کرد. لذا، به عوارض طبیعی غذاهای جسمانی مبتلا نمی شد و عادت نمی دید و طاهره ذاتی و عارضی به تمام معنا بوده است. بنابر این، مقصود از کناره گیری در این آیه عزلت تمام و همیشگی بوده است. با توجه به آیه (3:37)، بعضی دیگر گفته اند مقصود از مکان شرقی سمت شرقی همان مسجد است. بر این اساس، معنای این آیه چنین خواهد بود که او از خانواده اش و امور عادی و روزمره دست کشید و رفت به سمت شرقی مسجد تا به عبادت خدا مشغول گردد.

5. **اشارتی و تأویلی:** شیخ ابوالقاسم قشیری گوشه گرفت از آنها برای برای تحصیل امری که پاک سازد او را، و پوشیده شد از دید آنها. نیز گفته اند: در این آیه کریمه اشاره ای است به اینکه نتایج و اسرار ظاهر نمی شوند مگر بعد دوری جستن از فجّار (گناهکاران) و از هر چه قلب را باز می دارد از یاد آوری، یا از شهود و استبصار. کناره گرفت در مکانی شرقی، یعنی: نزدیک به شروق (پرتو) انوار و اسرار، به شکلی که نزدیک گردید به من اهل انوار...

IV. **فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (بر گرفت مقابل ایشان حجابی را، پس، فرستادیم به سوی او روح خود را، پس تمثّل یافت برای او به صورت بشری موزون).**

1. **فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا:** گرفت، یا قرار داد بین خودش و آنها حجاب و پرده ای را حایل و مانع باشد بین او آنها تا مانع دیده شدن باشد. با توجه به آیه (3:37)، می توان گفت که مقصود از این حجاب و پرده آن است که حضرت مریم خودش را از اهلش پنهان داشت تا قلبش برای اعتکاف و عبادت فارغ تر باشد و فقط حضرت زکریا (ع) به نزد او آمد و شد می نمود.

2. **فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا:** آنگاه در حالیکه او در آن مکان شرقی در حجاب از اهل خود بر سر مورد، ما روح خود را به سوی او فرستادیم.

3. **فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا:** و آن روح برای مریم تمثّل یافت به شکل بشری سوی (موزون و متناسب و درست اندام). تمثّل یافتن یعنی چیزی که در اصل و ذات خود شکل محسوس ندارد به صورتی و شکلی در می آید که قابل دیدن است توسط حس بینایی. به عبارت دیگر، او هنوز همان روح است ولی برای مریم به صورت بشر در آمده است و دیده می شود. این می رساند که آن روح از جنس بشر و جن نبوده است بلکه آن صورت را به خود گرفته است، و نوع دیگری از موجودات با شعور، یعنی ملک بوده است.

4. **مقصود از "روح" در این آیه کیست؟:** اضافه "روح" را به خدا اضافه تشریفی دانسته اند. بدین معنا که آن روح بسیار شریف و بزرگوار است. با توجه به آنچه گذشت، روشن است که مقصود از این "روح" ملک است. در سوره آل عمران نیز

همین ماجرا را نقل بدین ترتیب می فرماید: **إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (3:45).** [یاد کن] هنگامی را که ملائکه گفتند ای مریم خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می‌دهد [در حالی که او] در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان [درگاه خدا] است. در آیه کریمه سوره مبارکه آل عمران گفتگو مذکور را به ملائکه، به صورت جمع، نسبت داد نه به یک ملک یا روح. به در کنار یکدیگر قرار دادن این دو آیه روشن می‌شود که بشارت حضرت عیسی (ع) را یک فرشته به حضرت مریم (ع) داد. با توجه به آیات دیگر قرآن مجید، می‌توان گفت این ملک همان جبرئیل (ع) است که در قرآن گاه از آن به روح القدس و گاه به روح الامین یاد می‌شود. علت اینکه در یک جا صیغه جمع استفاده شده است و در موردی دیگر مفرد این است که بسیار در قرآن مجید کار و یا سخن یک نفر به صورت جمع به تمامی هم فکران، هم‌ران، هم‌نوعان، و هم کیشان او نسبت داده می‌شود. برای این امر در کتب مفصل‌تر دلایلی ذکر شده است که بیان آن از حوصله این بحث بیرون است. عده‌ای نیز "روح" را همان روح حضرت عیسی (ع) دانسته‌اند که با توجه به آنچه گذشت نادرستی آن معلوم است. نیز گفته‌اند ذکر اسم مریم در قرآن بدان سبب است که او نفس خود را در طاعت مانند مردان کامل نگه داشت. در نتیجه، به اسم از او یاد شد چنانچه مردانی مانند موسی، و عیسی، و مانند آندو علیهم السلام یاد شده‌اند، و نیز مورد خطاب قرار گرفت همانگونه که دیگر انبیاء مورد خطاب قرار گرفته‌اند چنانچه خدای تعالی خطاب به او فرمود، " يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ " (3:43) (یا مریم فرمان بردار پروردگارت باش، و سجد کن، و رکوع کن با رکوع کنندگان!)

5. **هدف تمثیل به صورت بشر سوی:** گفته‌اند علت آنکه جبرئیل به صورت بشری سوی برای حضرت مریم (ع) تمثیل یافت آن بود که آن حضرت (ع) آشنایی و انس بیشتری به آن صورت داشت.

7. **قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (مریم چون او را بدید گفت من به [خدای] رحمان پناه می‌برم از تو اگر با تقوی هستی.)**

1. **قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ:** حضرت مریم (ع) از مشاهده جبرئیل که به صورت انسان ظاهر شده بود وحشت نمود و تصور کرد که او بشری که با سوء نیت وارد محلّ اعتکاف او شده است. لذا، خود را به پناه اسم رحمان خدای متعالی سپرد زیرا هدف نهایی اهل عبودیت که از دیگران کناره می‌گیرند و به سوی خدا می‌روند رحمت عام الهی است. زمخشری می‌گوید که خدا متعالی با این بیان شدت پرهیزکاری و عفاف مریم (ع) رساند که از انسانی زیبا به خدا پناه برد، و این ابتلاء و امتحان بود.

2. **إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا:** گفته‌اند: این جمله را به عنوان شرط بکار برد به عنوان وصفی که گویا مخاطب ادعای آنرا داشته باشد. به این معنا که چون تقوی صفتی است زیبا و پسندیده، انسان از اینکه آنرا از خود نفی کند کراهت دارد. پس، معنای آیه این است که من از تو به حضرت رحمان پناه می‌برم اگر تو با تقوی باشی و چون تقوی نیکوست و تو هم باید که با تقوی باشی. به دیگر عبارت، حضرت مریم (ع) می‌گوید من به امید رحمت و فضل و اسعه خدای رحمان در این گوشه خلوت به عبادت مشغول شده‌ام و هم از او امید دارم که ترا به صفت تقوی آراسته نموده باشد، و پناه بردن به خدای رحمان برایت مهم باشد. در مورد این جمله سخنان دیگر نیز گفته‌اند از جمله آنکه "این" برای نفی است، و یا اینکه "تقی" اسم فردی نیکوکار و یا شریب بوده است. هیچک از این برداشت‌های قابل اعتناء نمی‌باشند.

3. **چند قول دیگر:** از کاشفی نقل کرده‌اند: تو متقی و متورعی من از تو پرهیز می‌کنم و پناه به حق می‌برم، چه رسد که چنین نباشی. باز گفته‌اند: با این جمله "این کنت تقیا" مریم او را ترساند زیرا متقی از غضب خدای رحمان می‌ترسد. حقی می‌گوید: ذکر رحمانیت برای مبالغه و جلب آثار رحمت خاصه حق تعالی یعنی عصمت بود. و نیز گفته‌اند: آن حضرت چنین گفت زیرا که متقی با ذکر خدا پند می‌گیرد و می‌ترسد، و فاسق از سلطان می‌ترسد، و منافق از مردم. لذا، در تأویلات آورده‌اند که یعنی اگر تو متقی می‌باشی و اهل دین و حرام [و حلال] را می‌شناسی، به من نزدیک نشو که من به خدای رحمان پناه آورده‌ام؛ و اگر شقی می‌باشی و خدای رحمن را نمی‌شناسی، از تو به خلق پناه می‌برم.

که نمی‌بیند جز این خاک کهن
پشتدار و جانسپار و چشم‌سیر
گر بدیدی بحر کو کف سخی
خاصه آن کو دید آن دریا و میغ

بر دل و دین خرابت نوحه کن
ور همی‌بیند چرا نبود دلیر
در رخت کو از می‌دین فرخی
آنک جو دید آب را نکند دریغ

زانک بعثت از مرده زنده کردنست
کز عدم ترسند و آن آمد پناه

شرط روز بعثت اول مردنست
جمله عالم زین غلط کردند راه

از کجا جویم علم از ترک علم
از کجا جویم هست از ترک هست
هم تو تانی کرد یا نعم المعین
دیده‌ای کو از عدم آمد پدید
این جهان منتظم محشر شود
زان نماید این حقایق ناتمام
نعمت جنات خوش بر دوزخمی
در دهانش تلخ آید شهد خلد
مر شما را نیز در سوداگری
کی نظاره اهل بخریدن بود
پرس پرسان کین به چند و آن به چند
از ملولی کاله می‌خواهد ز تو
کاله را صد بار دید و باز داد
کو قدوم و کر و فر مشتری
چونک در ملکش نباشد حبه‌ای
در تجارت نیستش سرمایه‌ای
مایه در بازار این دنیا ز رست
هر که او بی‌مایه‌ی بازار رفت
هی کجا بودی برادر هیچ جا
مشتری شو تا بجنبد دست من
مشتری گرچه که سست و باردست
باز پران کن حمام روح گیر
خدمتی می‌کن برای کردگار

از کجا جویم سلم از ترک سلم
از کجا جویم سیب از ترک دست
دیده‌ی معدوم‌بین را هست بین
ذات هستی را همه معدوم دید
گر دو دیده مبدل و انور شود
که برین خامان بود فهمش حرام
شد محرم گرچه حق آمد سخی
چون نبود از واقیان در عهد خلد
دست کی جنبد چو نبود مشتری
آن نظاره گول گردیدن بود
از پی تعبیر وقت و ریش‌خند
نیست آن کس مشتری و کاله‌جو
جامه کی پیمود او پیمود باد
کو مزاح گنگلی سرسری
جز پی گنگل چه جوید جبه‌ای
پس چه شخص زشت او چه سایه‌ای
مایه آنجا عشق و دو چشم ترست
عمر رفت و بازگشت او خام تفت
هی چه پختی بهر خوردن هیچ با
لعل زاید معدن آبست من
دعوت دین کن که دعوت و اردست
در ره دعوت طریق نوح گیر
با قبول و رد خلقت چه کار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشارات قرآنی و نفعات رحمتی

تفسیر سوره مبارکه مریم

مباحثات در تفسیر عرفانی قرآن کریم: مریم و عیسی علیهما السلام (2)

تهیه و تدریس: دکتر سلیمان پناه

ونکوور، کانادا. پنجشنبه 22 ذوالقعدة 1427؛ 23 آذر 1386؛ 14 دسامبر 2006

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَّتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا (16) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (17) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (18) قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (19) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (20) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا (21)

و در این کتاب از مریم یاد کن آنگاه که از کسان خود در مکانی شرقی به کناری شتافت (16) و در برابر آنان پرده‌ای بر خود گرفت پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به [شکل] بشری خوش‌اندام بر او نمایان شد (17) [مریم] گفت اگر پرهیزگاری من از تو به خدای رحمان پناه می‌برم (18) گفت من فقط فرستاده پروردگار توام برای اینکه به تو پسری پاکیزه ببخشم (19) گفت چگونه مرا پسری باشد با آنکه دست بشری به من نرسیده و بدکار نبوده‌ام (20) گفت [فرمان] چنین است پروردگار تو گفته که آن بر من آسان است و تا او را نشانه‌ای برای مردم و رحمتی از جانب خویش قرار دهیم و [این] دستوری قطعی بود (21)

- a. قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (گفت من فقط فرستاده پروردگارت می باشم تا تو را پسری پاک بخشم)**

1. **قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا :** جبرئیل (ع) در جواب مریم (ع) گفت که من رسول و سفیر و فرستاده پروردگار تو می باشم با مأموریتی ویژه از سوی او که عبارت باشد از هدیه و هبه نمودن فرزندی پاک به تو. روح القدس پاسخ خود را به مریم با "انما" (فقط) شروع کرد تا به مریم بفهماند که او فردی از بشر نیست و اموری که در انسانها یافت می شود و مریم از آنها بیم دارد در او نیست. من رسول همان کسی می باشم که به او پناه بردی. پس، نیازی نیز که از من به او پناه بری. "لأهب" (تا من تر بخشم) "لیهب" (تا او تو را بخشد) نیز قرائت شده است. در این قرائت فاعل فعل بخشیدن همان ربّ مریم (س) است، و این بر واسطه بودن جبرئیل ظهور و تاکید بیشتری دارد.
2. **اشاره به ربّ:** گفته اند: اینکه جبرئیل (ع) فرمود، "أنا رسول ربّك" (من فرستاده ربّ تو می باشم) و ربّ را به خود مریم (ع) اضافه نمود برای تشریف او و دلداریش. این بیان همچنین می رساند هدیه دادن فرزند صالح به او از شئون ربوبیت خدای تعالی است، و به منظور تربیت اوست.
3. **پاکی حضرت عیسی (ع):** "غلام زکی" یعنی پسر بچه ای پاک. در مورد این پاکی گفته اند که مقصود پسری است که از شرک و گناه و عصبان در برابر خدا پاک، و متقی و نیکوکار است. "زکی" یعنی چیزی که نمو صالح می کند و گیاهی که نیکو نمو می کند. یعنی از کودکی تا بزرگ سالی در خیر و صالح رشد می کند. گفته اند "زکی" پاکی از گناهان و آلودگی ظلمت نفسانیت انسان است.
4. **"هبه" الهی بودن حضرت عیسی (ع) به حضرت مریم (ع):** در این سوره مبارکه خدای تعالی حضرت یحیی (ع) را "هبه" خویش به حضرت زکریا (ع)، خواند و همین تعبیر را برای حضرت عیسی (ع) نسبت به حضرت مریم (ع)، و حضرت هارون (ع) نسبت به حضرت موسی (ع) بکار برد. "هبه" لطف و بخششی است بدون عوض و در برابر چیزی و یا کاری نیست.

- b. قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (گفت: چگونه مرا پسری تواند بود حال آنکه بشری مرا لمس نکرده است و من اهل بغی نبوده ام!؟)**

1. **قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا:** مریم (ع) گفت چگونه مرا پسری باشد در حالیکه نه بشری مرا لمس کرده است و نه از بدکاران و زناکاران و جویندگان گناه بوده ام؟! پرسش آن حضرت (ع) به معنای تعجب است و استبعاد است لیکن استبعاد با توجه به عادت است، نه از جهت قدرت خدا. این نشان می دهد که وی پنداشت که جبرئیل می خواهد در همان حال به او پسری بخشد حال آنکه این امر مشروط به آن است که قبلا باردار شده باشد. برای همین، گفت که نه دست بشری مرا لمس کرده است، به طریق نکاح مشروع، و نه من بغی نورزیده ام و فاجر نبوده ام. مراد وی نفی هرگونه آمیزش است، چه از طریق ازدواج و حلال، چه از طریق نامشروع. هرچند تعبیر "بشری مرا لمس نکرده است" عام است و می

تواند شامل هر دو نوع آمیزش باشد، و در سوره آل عمران نیز به همین دلیل فقط فرمود: "وَلَمْ يَمَسَّ يَ بَشَرًا" (3:47)، ولی در اینجا چون تاکید بر عفاف آن حضرت نیز می باشد خدای متعالی فاجر نبودن وی را نیز نقل فرمود. با قرینه این نفی دوم، می توان "لمس نشدن توسط بشر" را کنایه از نکاح مشروع دانست.

c. قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا (روح) گفت چنین است، پروردگار تو گفته است که آن بر من آسان است، و برای آن است که او (آن پسر را) نشانه ایی برای مردم قرار داده باشیم و رحمتی از ما، و [آن] امری بود مقضی.

1. قَالَ كَذَلِكَ: آن روح گفت اینچنین است. این جمله را بدین معنا دانسته اند که مطلب از همین قرار است که گفتیم و در این بشارت هیچ شک نکن. یعنی پروردگارت به تو پسری پاک خواهد بخشید. اما بعضی دیگر گفته اند این تأیید سخن حضرت مریم (ع) است توسط روح. به عبارت دیگر، او می گوید آری مطلب همان است که تو گفتی که بشری ترا لمس نکرده است و تو نیز اهل بغی نیستی اما پروردگارت گفته است فرزند دار ساختن تو بدون آمیزش بشری برای من کاری است آسان.

2. قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ: روح باز گفت که پروردگار تو گفته است که این کار برای من آسان است برای همین می گوید که در این بشارت هیچ شک نکن. هیچ امری از اراده خدا سر نمی کشد.

3. وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا: یعنی یکی از اهداف در آفرینش عیسی (ع) بدین نحو بدون پدر برای آن است که آیت و نشانه ما باشد برای مردم با اصل آفرینشش تا از آن به قدرت نا متناهی خدا بتوان پی برد که صرف نظر از اسباب و علل مادی خدا هر چه بخواهد می کند، و رحمتی از سوی ما به رسالت و معجزاتش تا مردم به درستی و راستی هدایت شوند. گفته اند نظیر این نحو تعبیر "و لنجعله..." در قرآن مجید بسیار است و این برای آن است که بفهماند همه اهداف خداوند از افعالش قابل درک و بیان در قالب الفاظ برای انسانها نیست و انسانها فقط بعضی از آن اهداف را می توانند درک کنند و ما به آنها اشاره می کنیم.

4. وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا: "و آن بود امری حتمی" اشاره بدان دارد که تولد حضرت عیسی (ع) به آن شکل قضای حتمی خدا بود و هیچ چیزی نمی توانست مانع آن شود. گفته اند این دلیل است بر اینکه ولادت بدون پدر حضرت عیسی (ع) به علم سابق و قضای ازلی خدا بوده است، که قضاء خدا و قدرش بدان تعلق گرفته بود، و در لوح محفوظ ثبت شده بود. پس، این امر باید بر مریم (ع) جریان یابد. بعضی احتمال داده اند که "وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا" به معنای بدین باشد که باردار شدن مریم (ع) امری بود که انجام شد و تمام گردید بدون آنکه به نحوه باردار شدن وی توسط روح القدس اشاره فرموده باشد به سبب آنکه از باب اعجاز بود و درک آن برای افهام عادی دشوار، والله تعالی أعلم.

5. آیت بودن آفرینش بدون پدر حضرت عیسی (ع): همانطور که ملاحظه شد، خداوند فرمود آن حضرت (ع) را نشانه و آیتی برای مردم قرار خواهد داد. در سوره مبارکه آل عمران خداوند سبحان در پاسخ به مسیحیان که حضرت عیسی بن مریم (ع) را به خاطر پدر نداشتن فرزند خدا می دانستند می فرماید: إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (3:59) (مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است که او را از خاک آفرید، و سپس به او گفت: "موجود باش!" او هم فوراً موجود شد.) بنابر این، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست. ممکن است گفته شود که، در این صورت، آیت بودن حضرت عیسی (ع) به چه معنایی است. باید توجه داشت که اولاً، حضرت عیسی (ع) از آن جهت که مادر داشت با حضرت آدم (ع) فرق داشت. ثانیاً، حضرت آدم (ع) در زمانی خلق شده بود که روابط توالد طبیعی هنوز بر قرار نشده بود ولی حضرت عیسی (ع) می توانست به طور طبیعی خلق گردد اما خداوند برای رساندن مطلبی و حکمتی چنین نکرد. به طور خلاصه، هر یک از آیت خداوند سبحان ویژگی خاص خود را دارند.

d. تحقیقی در بارداری حضرت مریم علیها السلام

1. خارق العاده بودن بارداری حضرت مریم (س): در آیات متعددی که در قرآن کریم در ارتباط با بارداری حضرت مریم (س) و تولد حضرت عیسی (ع) می باشند همه معجزه و خارق العاده بودن آن مطرح می باشد. از جمله، آنجا که حضرت مریم (س) به روح القدس گفت، "أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسَّ يَ بَشَرًا وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا" (10:20) (گفت چگونه مرا پسری باشد با آنکه دست بشری به من نرسیده و بدکار نبوده‌ام)، و پاسخ روح القدس، "قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ" (19:21) (پروردگار تو گفت: آن بر من آسان است، و برای آنکه او آیتی قرار دهیم برای مردم.) همانگونه که در جای خود توضیح داده شده است، معجزه جاری شدن قدرت خداست از طرقی غیر عادی. بنابر این، هر توضیحی راجع به نحو باردار شدن حضرت مریم (س) که آن را عادی جلوه دهد با آیات قرآن کریم ناسازگار خواهد بود، و در نتیجه، نادرست.

2. تمثّل چیست؟: قرآن مجید می فرماید که مریم (ع) اهل خود را رها نمود و به مکانی شرقی رفت، و بین خود و ایشان حجابی قرار داد. آنگاه، "فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا" (19:17) (پس، فرستادیم به سوی او روحمان را، و تمثّل یافت برای او به صورت بشری موزون.) بسیاری از مفسران و عرفا، برای بیان نحو بارداری حضرت مریم (ع)، بر مسئله تمثّل روح

القدس به صورت بشری زیبا تاکید کرده اند. پیش از بررسی این نظرات، توضیحی را از استاد حسن زاده آملی در مورد "تمثل" می آوریم:

از تعبیرات دقیق و رشیق آیات قرآنی نیز مستفاد است که به طور اجمال انسان را سه عالم است: عالم جسم، که ناسوت اوست، و عالم خیال که عالم برزخ و مثال اوست، و عالم عقل که جبروت اوست. در عالم برزخ از ناسوت و ملکوت هر دو منتقش می شود. جبروت عالم کبیر را تنزل می دهد و تمثیل و ناسوت عالم کبیر را از ماده تجرید می کند و بالا می برد و در خود منتقش می کند که بسان آیینه دو روست. رویی به این سوی و رویی به آن سوی. از هر دو آگاه می شود. یعنی هر دو عالم مدرک و معلوم او می گردد، بدون اینکه هیچ معلوم و مدرکی از مقام خود تجافی کند و این سرمایه حشر با عوالم سه گانه ناسوت و مثال (که برزخ است) و ملکوت عالم را انسان نیز واجد است که با هر عالمی از وجود خود به عالمی انس می گیرد و ارتباط پیدا می کند. حافظ گوید:

ای دل به کوی دوست گذاری نمی کنی اسباب جمع داری و کاری نمی کنی

حق تعالی فرمود، " وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ " (6:76 انعام) (و بدینسان نشان دادیم ابراهیم را ملکوت آسمان ها و زمین). پس، انسان قوه حشر با ملکوت را دارد. و فرمود، " فَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا " (19:17 مریم) که نزول ملک در صقع نفس ناطقه در موطن برزخ تمثل پیدا می کند بی تجافی، و گرنه تمثل نمی فرمود. چون تمثل مانند افتادن عکس شیء است در آینه که آن شیء بر جای خود قائم است و در آینه نیز پیدا، ادراک نفس عوالم مجرده را و دیدن ملائکه و ارواح ما وراء طبیعت را به صورتی نیز بدین مثابه است. گمان نشود این مقام مربوط به نبی یا وصی است که اولا حضرت مریم سلام الله علیها هیچ يك از این دو نبود، گر چه ولی بود و ثانیاً حق جل و علا فرمود، " أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ " (7:185 اعراف) (آیا نمی نگرند در ملکوت آسمان ها و زمین؟!) که در مقام توبیخ و ترغیب به همگان می فرماید، " أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا " پس هر انسانی را شایستگی و قوه و استعداد طیران و عروج به عوالم شامخه ملکوت است. (ممد الهمم، ص 47)

3. **تمثل روح القدس و استعاذه مریم (ع):** شیخ اکبر ابن عربی تمثل روح القدس به صورت بشری موزون بر مریم (ع) را از جهاتی متعدد مهم می داند. یکی از آن موارد ضرورت توجه تام و کامل مریم به حضرت الهیه بود برای دریافت فیض الهی به طور تام کامل. وی در این مورد، می فرماید:

چون تمثل یافت روح الامین، که همان جبرئیل است، بر مریم علیهما السلام به صورت بشری موزون، مریم گمان برد که او بشری است که قصد موافقه با او دارد. پس، پناه برد به خدا از او، استعاذه (پناه بردنی) با تمام جمعیت از او (به تمام همت و قوایش) تا خداوند او را از خلاص گرداند از او زیرا می دانست که چنین امری جایز نیست [در شریعت]. پس، حاصل شد برای او حضوری تام با خدا، که همان روح معنوی است، [لذا، حضور در صلوات را روح در صلوات گفتند و صلوات بی حضور را کالبد بی روح]. پس، اگر در آن وقت استعاذه و بر آن حالت روح الامین در مریم نفخ می کرد عیسایی خارج می شد که از جهت تند خویی هیچ کس طاقت او را نداشت مانند حال مادرش زیرا صفات و هیئات نفسانیه و أعراض جسمانی و والدین در فرزندی که از آنها متکون می شود اثر می گذارد.

شیخ ابن عربی می فرماید که بشارت روح القدس به مریم (ع) که او فرستاده پروردگار او بود تا او را پسری پاکیزه هبه فرماید موجب انبساط خاطر وی گردید و آن حالت تند خویی از او زوده گردید.

...

e. اشارات و تأویلات

1. **اشارتی در مورد گوشه گیری مریم (ع) از اهل خویش:** گفته اند: ظاهر نمی شوند نتایج و اسرار مگر بعد انتباز (رهایی) از فجار، و هر چه مشغول می سازد قلب را و باز می داردش از تذکار، یا از شهود و استبصار. پس، چون مریم (ع) گوشه گیری نمود از اهل خود به مکانی شرقی، یعنی، مکانی نزدیک به درخشش أنوار و اسرار، به نحوی که نزدیک شده بود به اهل أنوار، به إذن ایشان، خدای تعالی فرستاد به سوی او روحی قدسی را، و همان وارد ربانیه بود که بدو زنده شد روح، و سر، و قلب، و قالب او، و بخشید او را علمی لدنی، و سرّی ربانی، و آیتی گردید برای آیندگان، و رحمتی برای آنکه بدو اقتداء کند به او و پیروی نماید از او، و بالله التوفیق.

2. **اشاراتی در قصه بارداری مریم (ع) و "امری مقضی" بودن آن:** حقی از تأویلات نجمیه چنین نقل می کند: " وَ لَمْ يَمَسَّ بِرَّ " (و لمس نکرده است مرا بشری) پیش از این، " وَ لَمْ أَكُ بَعِيًّا " (و نبوده ام اهل بغی) تا لمس کند مرا بشری بعد از این با زنا یا نکاح زیرا من محرره هستم و حرام بر همسر، " قَالَ كَذَلِكَ " (گفت: چنین است) یعنی مطلب چنین است که تومی گویی، هیچ کس با نکاح و یا سفاح ترا لمس نکرده است. اما " قَالَ رَبُّكَ " (گفت پروردگارت)، همان که مرا به سوی تو

فرستاده است، "هُوَ" (آن) یعنی آنچه گفتیم مبنی بر هبه نمودن فرزند بدون آنکه بشری اصلاً ترا لمس کند "عَلَيَّ" (بر من) به خصوص "هَيْنَ" (آسان است) هر چند مستحیل باشد از روی عادت زیرا من احتیاجی به اسباب و وسائط ندارم.

آسان بودن آفرینش بدون اسباب و وسائط عادی برای خدا سبحان بدان سبب است که با فرمان "کن" (باش) اراده او محقق می‌گردد چنانچه فرمود، "إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ" (3:59) (مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است که او را از خاک آفرید، و سپس به او گفت: "موجود باش!" او هم فوراً موجود شد).

"وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةَ لِلنَّاسِ" (و برای آنکه قرار دهیم او را آیتی برای مردم) یعنی، برهانی باشد که بدان استدلال کنند بر کمال قدرت ما. ... "وَرَحْمَةً مِّنَّا" (و رحمتی از ناحیه ما)، [و خدای تعالی می‌فرماید] "يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ" (76:31) (داخل رحمت خویش می‌سازد هر که را بخواهد)، فرقی است عظیم بین این دو. هر گاه خدای تعالی داخل سازد عبدی را در رحمتش خویش، رحم آورد بر او، و داخل جنت سازد او را ولی کسی را که از رحمت خویش ایجاد نماید، او را متصف سازد به صفت رحمت، و اینچنین بیان فرمود قول خویش، "رَحْمَةً مِّنَّا" را، و قول خود در حق نبی ما علیه السلام را چنین آورد، "وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ" (21:107) (و نفرستادیم ترا مگر رحمتی بر عالمیان) همیشه، در دنیا، به اینکه نسخ و باطل نگردد دینش، و در آخرت، به اینکه همه خلق حتی ابراهیم علیه السلام محتاج شفاعت او باشند (مضمون حدیثی است). پس، این نکته را با جدیت فهم کن! ... "وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا" (و بود امری حکم رانده شده) یعنی خلق بدون پدر او امری بود که در علم سابق ازلی خدا به وقوع حتمی آن حکم شده بود، پس، خلاف آن محال باشد و فائده نداشته باشد حزن و اندوه. این همان معنی قول اوست، "هر کس آگاه گردد از سر خدا در قدر، بر او آسان گردد مصائب".

... زیرا هر چه در مزرعه وجود خارجی می‌روید از بذر حکم ازلی است به حسب تفاوت استعدادات مانند تفاوت مزارع. پس، هر کس خیری را یافت، باید حمد خدا بجای آورد، و هر کس غیر آن را یافت، باید سرزنش نکند مگر نفس خود را چنانچه حافظ گفته است:

نمی‌کنم گله‌ای لیک ابر رحمت دوست
به کشتزار جگرتشنگان نداد نمی
یعنی شکایت نمی‌کنم از این معنی چرا که این از مقتضای ذات من است، و نیز گفته است:
مکن در این چمنم سرزنش به خودروی
چنان که پرورش می‌دهند می‌رویم

یعنی بر من در این معنی سرزنشی نیست زیرا آن قضاء خدای تعالی است.

... پس، قصه مریم از جمله احکام خدای تعالی است، و برای همین شناخت حال را زیرا او صدیقه بود و صبر کرد بر اذیت قوم و شمانتشان، و در حدیث است، "چون خدا بنده‌ای را دوست بدارد، مبتلی سازد او را، پس، اگر صبر کند، اجتناب فرماید او را، و اگر راضی باشد اِصْطَفَاءِش فرماید (در مورد فرق اجتناب و اِصْطَفَاءِ گفته اند که اجتناب آن است که حق تعالی بنده را به فیضی مخصوص گرداند که از آن نعمتها بی‌سعی بنده را حاصل آید و آن جز پیمبران و شهدا و صدیقان را نبود ولی اِصْطَفَاءِ خالص اجتنابی را گویند که در آن به هیچ وجهی از وجوه شایبه نباشد). پس، بر بنده واجب است حمد بر بلا بخاطر نعمتی که در آن نهفته است. پس، اگر نعمتی از دست بشدش، باید صبر کند، و هر آندو (حمد و صبر) طریق عبودیت می‌باشند، و چنانچه جزع و زاری کند از روی وجود شفقت بر خود، آن از غلبه هوی باشد.

احمد بن خضرویه قدس سره گفت: راه واضح است، و دلیل روشن، و داعی [دعوت خویش را] به گوش رساند، پس، تحیر و سر در گمی نیست بعد از این مگر از کوری. از ابن عباس رضی الله عنهما نیز نقل شده است، "اگر می‌توانی، از روی رضایت در یقین برای خدا عملی را انجام ده، و گرنه در صبر بر آنچه دوست نداری خیری است کثیر." در شرح "الحکم العطائیه"، آمده است: سپس، اگر اندیشه کنی، برایت آشکار گردد که تحقق به معرفت در وجود بلا یا پیچیده شده است زیرا معرفت نیست مگر به تحقیق اوصاف خدای تعالی تا آنجا که فانی سازی در اوصاف او هر چیزی از وجود خودت را، و باقی نماند برای تو، عزّی در برابر عزّ او، و غنایی در برابر غناء او، و قدرتی در برابر قدرت او، و قوتی در برابر قوت او، و این برای تو با وجود بلیه محقق می‌شود زیرا آن آگاهی می‌دهد از قهر ربوبیت. پس، فهم کن این نکته را! ما و شمارا خدا توفیق تحقق به حقیقت حال و تمکن در مقام صبر و حمد در جمیع احوال دهد! در مثنوی آمده است:

صد هزاران کیما حق آفرید
کیمیایی همچو صبر آدم ندید

[و نیز:]

کودکان را حرص لوزینه و شکر
از نصیحت ها کند دو گوش کر
چونک دردت دنبالش آغاز شد
در نصیحت هر دو گوشش باز شد
و آن برای آن است که با بلاء اوصاف پست خلقی به آتش کشیده می‌شود، و با صبر اخلاق الهی و صفات حقی حاصل می‌گردد.

تفسیر مولی عبدالرزاق قاسانی: "وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْفِيًّا" (و یاد کن در کتاب مریم را هنگامیکه کناره گرفت از اهلش به سوی مکانی شرقی) مکان شرقی همان مکان عالم قدسی است به خاطر اتصالش به روح القدس هنگام تجرد و کناره گرفتنش از جایگاه طبیعت، ومقرّ نفس، و اهل آن، که قوی نفسانی و طبیعی می باشند. "فَأَخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا" (بر گرفت مقابل ایشان حجابی را، پس، فرستادیم به سوی او روحمان را، پس تمثّل یافت برای او به صورت بشری موزون) [و حجاب که بر گرفت در برابر آنان همان قرقگاه قدس بود که ممنوع است بر اهل عالم نفس به حجاب صدر (سینه) که نهایت و اوج معرفتش علم قوای مادی است، و [آن] پایان سیرش می باشد. هرچه ترقی نکرده باشد به سوی عالم قدسی با تجرد ممکن نیست ارسال روح القدس به سویش، همانطور که خدای تعالی از آن خبر داد: "فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا" (آنگاه، فرستادیم به سوی او روح خود را)، "فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا" (پس، تمثّل یافت بر او به صورت بشری موزون) ... قبلا گذشت که وحی نیز نزدیک است به منامات صادقه برای این قوه بدنیه و تعطیلی اش از افعالش هنگام آن (وحی) همانطور که در خواب روی می دهد. پس، هرچه دیده می شود در خیال از احوال وارد شونده بر نفس ناطقه که در اصطلاح ما آن را قلب می نامیم، و اتصالاتی که برای آن است به ارواح قدسی سرایت می کند در نفس حیوانی و طبیعی و بدن نیز از آن تأثیر می پذیرد.... والله أعلم. "وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ" (و تا آنرا نشانه ایی قرار دهیم برای مردم) [این جمله] دلالت دارد بر بعث و نشور "وَرَحْمَةً مِّنَّا" (و تا اینکه رحمتی باشد از ما) بر آنها با تکمیلشان توسط شرائع و حکم و معارف و هدایتشان بسبب انجام این کارمان. پس، او صورت ظاهری رحمت معنوی الهی است. "وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا" (و بود آن قضایی حتمی) در لوح، که مقدر شده بود در ازل.

f. تذکار و وعظ

1. نقل داستانی:

مردی نزد عیسی بن مریم (ع) آمد وگفت: ای روح الله، من زنا کرده ام، مرا پاک گردان! او را در گودال قرار دادند، صدا زد: کسی که خودش مستحق حد الهی است نباید به من حد جاری کند. همه مردم متفرق شدند مگر یحیی و عیسی (ع). یحیی نزدیک آن مرد رفت و گفت: ای مردگنهکار، مرا اندرزی ده! مرد به او گفت: نفس خود را با خواهش هایش رها مکن که تو را به هلاکت می افکند! یحیی فرمود: پندی دیگر ده! مرد گفت: هیچ خطاکاری را به خطایش سرزنش مکن! یحیی فرمود: پندی دیگر ده! مرد گفت: خشم مگیر!

2. موعظه ایی از حضرت عیسی (ع):

از مواعظ مسیح (ع) در انجیل و غیر آن: با شما [سخن] حقّی می گویم شما را ای بردگان دنیا! شما کسی هستید که خشم می گیرد بر دوستش بر گمانی ولی خشم نمی گیرد بر خودش بر یقین، و می گویم شما را! شما کسی هستید که غضب می کند اگر بعضی از عیوبش، که حقّ نیز می باشد، یاد آورش شود، و شادمان می شود اگر ستایش شود به آنچه در او نیست! (جواهر البحار)

3. **حُبّ و بغض فی الله:** خدای تعالی به موسی (ع) فرمود: آیا عملی برای من انجام داده ای؟ گفت: نماز گزاردم برای تو، و روزه گرفتم، و صدقه دادم، و ذکر گفتم برای تو. خدای تبارک و تعالی فرمود: و اَمّا نمازت، برهانی است برای تو، و روزه ات سپری است، و صدقه ات سایه ای است، و ذکر نوری، کدامین عمل را برای من انجام دادی؟ موسی (ع) گفت: مرا راهنمایی فرما به عملی که آن برای توست! فرمود: یا موسی! آیا با دوستی کردی برای من با ولی ایی، و آیا دشمنی ورزیدی برای من با دشمنی هرگز؟ پس، موسی دانست که برترین اعمال حُبّ فی الله و بغض فی الله است. (جواهر البحار)

4. عنایت ازلی حقّ تعالی: خواجه عبدالله انصاری می گوید:

پیر طریقت: از اینجا است، که عارف طلب از یافتن یافت، نه یافتن از طلب، و سبب از معنی یافت، نه معنی از سبب، مطیع طاعت از اخلاص یافت، نه اخلاص از طاعت، گناه کار را گناه از عذاب رسید، نه عذاب از گناه.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشارات قرآنی و نفحات رحمانی

تفسیر سوره مبارکه مریم

مباحثات در تفسیر عرفانی قرآن کریم: مریم و عیسی علیهما السلام (3)

تهیه و تدریس: دکتر سلیمان پناه

ونکوور، کانادا. پنجشنبه 29 ذوالقعدة 1427؛ 30 آذر 1386؛ 21 دسامبر 2006

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا (16) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (17) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (18) قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (19) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (20) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا (21) فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا (22) فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا (23) فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (24) وَهَزِي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا حَنِيًّا (25) فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيَنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا (26)

و در این کتاب از مریم یاد کن آنگاه که از کسان خود در مکانی شرقی به کناری شتافت (16) و در برابر آنان پرده‌ای بر خود گرفت پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به [شکل] بشری خوش اندام بر او نمایان شد (17) [مریم] گفت اگر پرهیزگاری من از تو به خدای رحمان پناه می‌برم (18) گفت من فقط فرستاده پروردگار توام برای اینکه به تو پسری پاکیزه ببخشم (19) گفت چگونه مرا پسری باشد با آنکه دست بشری به من نرسیده و بدکار نبوده‌ام (20) گفت [فرمان] چنین است پروردگار تو گفته که آن بر من آسان است و تا او را نشانه‌ای برای مردم و رحمتی از جانب خویش قرار دهیم و [این] دستوری قطعی بود (21) پس [مریم] به او (عیسی) آبستن شد و با او به مکان دورافتاده‌ای پناه جست (22) تا درد زایمان او را به سوی تنه درخت‌خرمایی کشانید گفت ای کاش پیش از این مرده بودم و یکسر فراموش شده بودم (23) پس از زیر [پای] او [فرشته] وی را ندا داد که غم مدار پروردگارت زیر [پای] تو چشمه آبی پدید آورده است (24) و تنه درخت‌خرما را به طرف خود [بگیر] و [بتکان بر تو خرماي تازه می‌ریزد (25) و بخور و بنوش و دیده روشن دار پس اگر کسی از آدمیان را دیدی بگوی من برای [خدای] رحمان روزه نذر کرده‌ام و امروز مطلقا با انسانی سخن نخواهم گفت (26)

I. اشارات

1. باردار شدن مریم (ع) در مکانی شرقی و دریافت امر توسط موسی (ع) در جانب غربی و مشاهده وجه الله توسط امت محمد (ص) در شرق و غرب: پیش از این دیدیم که قرآن کریم می‌فرماید که حضرت موسی علیه السلام در جانبی غربی

امر الهی را دریافت نمود، و حضرت مریم علیها السلام در مکانی شرقی به عیسی علیه السلام باردار گردید. در سوره مبارکه بقره خدای تعالی با اشاره به طعن یهود و نصاری بر یکدیگر، و در پس زمینه آیاتی که مربوط به تبدیل قبله مسلمین از بیت المقدس به مسجد الحرام است، امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بشارت می‌دهد به مشاهده وجه الله در هر سوی و جهت و چیزی، و می‌فرماید، "وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ" (2:115) (و برای خداست مشرق و مغرب، پس به هر سوی روی کنید، وجه الله آنجاست، همانا خدا فراگیرنده داناست.)

مولی عبدالرزاق قاسانی در تفسیر این آیه کریمه می‌گوید: "وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ" (و برای الله است مشرق) یعنی، عالم نور و ظهور، که همان جنت نصاری و قبله ایشان باشد در حقیقت، که او باطن آن است، "وَالْمَغْرِبُ" (و از آن [الله است] مغرب) یعنی، عالم ظلمت و اختفاء، که همان جنت یهود و قبله ایشان است در حقیقت، که او ظاهر آن است، "فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا" (پس، هر سوی روی کنید) یعنی، به هر جهتی از ظاهر و باطن متوجه شوید، "فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ" (پس، آنجا باشد چهره الله) یعنی، ذات الله در حال تجلی به جمیع صفاتش، یا، و برای الله است [شراق بر قلوبتان به ظهور در آنها و تجلی برای آن به صفت جلالش در حالت شهود و فناءتان، و غروب در آنها با پوشیده شدن و احتجابش به صور و ذوات آنها، و اختفاءش به صفت جلالش در حالت بقاءتان بعد فناء. پس، به هر جهتی متوجه شوید، آنجا باشد وجه او، و هیچ چیزی غیر از او به تنهایی نباشد، "إِنَّ

مرده بودم، و فراموش شده بودم. با وجود آنکه جبرئیل او را وعده کریمانه به فرزندى پاک داده بود، مریم (ع) هنوز اندوهگین و شرمسار بود. آن به سبب کراهت از حکم خدا نبود، بلکه، از شدت دلتنگی و خجالت از مردم و شنیدن سخنان نالایق آنان بود که بگویند دختر امام ایشان، که در کفالت زکریا (علیه السلام) بود، شوهر نکرده باردار شده است. گفته اند که ولادت طفل هنگامی بود که قرص سیمگون خورشید چهره در پشت افق می کشید.

5. **تأویل:** در تأویل اینکه مریم (ع) آرزوی مرگ خود و فراموش شدن را نمود، بعضی گفته اند که این اندوه آرزوی مرگ کردن وی بدان سبب بود که نظر به گروه کثیری داشت که به واسطه آن نحو بارداری و فرزند دار شدن وی خدا آنها را به دوزخ می برد زیرا بعضی از آنها به او تهمت زنا می زدند و بعضی دیگر فرزندش را فرزند خدا می خوانند، و هر دو گروه اهل آتش خواهد بود. مریم (ع) نگران گناه آنان نیز بود. هم چنین، در تأویلات آمده است که " نَسِيًا مِّنْسِيًا " [یعنی، فراموش شده ای بودم] در عدم، و با ایجاد از من یاد نمی کرد.

فقولی تارة یا رب زدنی و آخری لیت امی لم تلدنی

پس، گاه بگو ای رب زدنی گاه ای کاش از مادر نزادمی

6. **مقام حیاء:** حضرت مریم سلام الله علیها در هنگام تولد حضرت عیسی علیه السلام در حیاء بود. در اینجا برای آشنایی بیشتر به این مفهوم دینی-اخلاقی، توضیحاتی را از شیخ اکبر ابن عربی در این مورد از مواضع مختلف "فتوحات" می آوریم:

شیخ ابن عربی:

حیاء برتر از عقوبت است، و بر عارفان، مغفرت سخت تر است از عقوبت زیرا عقوبت جزاء است، و عقب استیفاء [حقوق] راحتی است. آن (عقوبت کردن) به منزله کسی است که حشش را کامل و تمام دریافت نموده باشد ولی غفران چنین نیست، و تو می شناسی حقّ تعالی را که متوجه به تو، و اینکه او انعام نموده است بر تو با ترك مطالبه. پس، همیشه خجل باشی و حیاء کنی. برای همین، هنگامی که خدا غفران نماید برای بنده ای گناهش را، مانعی قرار دهد بین او و بین یاد آوری آن، و فراموشش سازد آن را زیرا اگر به یاد آورد آن را حیاء کند، و عذابی بر نفوس برتر از حیاء نیست تا آنجا صاحب حیاء دوست دارد که اصلاً چیزی نباشد چنانچه آن کامله گفت، " یا لیتنی متّ قبل هذا وَ کنتُ نسیاً مِّنْسِیاً " (19:23) (ای کاش مرده بودم قبل از این، و به کلی فراموش شده بودم!) این حیاء از مخلوق است که چگونه نسبت دهند به او آنچه شایسته خاندان او و ریشه های او نیست. برای همین، گفتند، " ما کان أبوک امرأ سوءً وَ ما کانت أمک بغیاً " (19:28) (نبود پدر تو مردی زشتکار نبود و مادرت اهل بغی نبود). پس، خدا تبرئه نمود او را از آنچه به او نسبت دادند به خاطر عذابی که به سبب حیاء از قومش داشت. پس، چگونه باشد حیاء از خدا در آنچه بنده از مخالفت امر سیدش محقق ساخته است؟! در موضع دیگری می فرماید:

و مریم گفت، " یا لیتنی متّ قبل هذا وَ کنتُ نسیاً مِّنْسِیاً " (19:23) (ای کاش مرده بودم قبل از این، و به کلی فراموش شده بودم!) در حالی که در واقع نزد خدا پاک بود. ... مریم این را گفت به خاطر حیایی که از مردم داشت چرا که از پاکی خاندان و پدرانش آگاه بود و می ترسید که ننگی از او به آنها برسد.

هم چنین در بحثی دیگر می فرماید:

ترك از موجودی بقاء بر اصل است، و عمل فرع وجودی زائد است

در خبر آمده است که " الحیی " اسمی از اسماء خدای تعالی است. خدای تعالی می فرماید، " إِنَّ اللَّهَ لَا یَسْتَحِی أَن یَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا " (خدا شرم نکند که مثلی بزند به پشه ای و فوق آن) یعنی [فوق آن] در کوچکی. آن (حیاء) از صفات ایمان است از صفات مؤمن- و از اسماء خدای تعالی " المؤمن " است. پس، الحیی " وصف مؤمن است. [اینکه گفته اند] " حیاء از ایمان "، و " حیاء همه اش خیر است "، و " حیاء جز خیر به همراه نمی آورد "، همه اخبار صحیح است.

و حقیقت آن، یعنی این صفت (حیاء)، ترك است زیرا ترك از هر موجودی بقاء بر اصل است، و عمل فرع وجودی زائد بر اصل می باشد. برای همین، راجع به آن گفته شده است، " همه اش خیر است "، پس، حیاء وصفی سلبی است. پس، اگر عبد ترك کند آنچه را برای خداست برای خدا، و اموری وجودی را که عالم می گوید برای عبد است را نیز ترك کند برای خدا چنانچه در حقیقت ترك می شود آنچه برای خداست به اجماع هر کسی که می گوید آن برای خداست،- حیاء کرده باشد از خدا چنانچه شایسته است حیاء او شود.

تمام اوصاف برای خداست به حکم اصالت، و آنها برای عبد می باشند به حکم آفریده شدن بر "صورت" [او]. کسی که ترك کند فقط آنچه را برای خداست برای خدا، حیا ورزیده باشد از خدا لیکن حیاء نورزیده باشد آنچنانکه حقّ خداست. این بدان سبب است که آن اوصافی را که حقّ تعالی خود را بدان توصیف فرمود، که به گمان علمای ظاهری " اخبار تشبیه "، و " آیات تشبیه " نامیده می شوند، و " تنزل الهی " از روی رحمت به عبادش و لطف به آنها [پنداشته می

شوند]، نزد ما وصفی حقیقی می باشد، که برازنده کسی دیگر جز خدای تعالی نمی باشد، آنها در عبد عاریتی می باشند مانند سائر اسماء او، سبحانه، که [بندگان] بدان تخلق می یابند. پس، او "خیر الماکرین" (3:54) است، و "الله یستهزیئ بهم" (2:15) به بندگانش که مستهزئین (مسخره کنندگان) می باشند، و مکر او به آنها "من حیث لا یشعرون" (به نحوی است که آنها درک نمی کنند). می دانیم که خدای تعالی خود را با حوادث وصف نمی نکند. پس، این دلالت دارد بر اینکه این اوصاف برای خدا به حکم اصالت می باشند، و ظاهر نشدند در عبد الهی مگر به سبب آنکه "خلق شده است بر صورت" [او] از جمیع وجوه. چون عارفان فهم کردند این را، و دیدند قول خدای تعالی، "وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ" (11:123) (و به سوی او باز می گردد امر، همه اش) را، و این اوصاف ظاهر می باشند در اکوان، که علمای ظاهری اعتقاد دارند که سزاوار عبد است. ولی از جمله اموری هستند که به خدا باز می گردد - ترك گفتند آنها رای خدا به خاطر حیاء از خدا آنچنانکه سزاوار حیاء نمودن از خدا است. آن (خلق حیاء) از اوصاف اسم [لهی] "المؤمن" است. مؤمن تصدیق کننده این اوصاف برای او تعالی اوست از لای هر چند ظاهر نشده باشد حکمش مگر در محدثات. پس، حیاء داخل صدق می کند. برای همین [رسول الله] علیه السلام فرمود، "حیاء از ایمان است".

بقاء بر اصل جز خیر به همراه ندارد. اما قول او (ص) در مورد حیاء، "آن جز خیر همراه ندارد"، سخنی است صحیح و صادق زیرا بقاء بر اصل "جز خیر به همراه ندارد" چه آن حالتی است که با آن دعوی نیست. پس، او (عبد حیاء کننده) قابل می باشد هر وصفی الهی که حق بخواهد بدان او را موصوف سازد، و در محل ضدی که آن را باز کردند، و یا مقابلی که صدش کند نمی باشد. پس، باقی می ماند حق، هر چه بخواهد می کند بدون معارضی و منازعی. اما وصف حق به آن (حیاء)، ترك نمودن عبد است از اینکه متصف شود به اوصاف حق، و واگذار می کند آن را بدو و شرمسارش نمی سازد در آن، بلکه تصدیقش می کند، و بدان [تصدیق] رتبه او را بلند می دارد، و تکذیبش نمی کند در دعوایش زیرا او مجلای اوست. پس، این از حیاء ورز بودن حق است.

حق محترم می دارد عیدش را و حیاء می کند از اینکه تکذیب کند موسیبدش را

در حدیث است، "روز قیامت خدا به پیر مردی می گوید: ای بنده ام! چنان و چنان کردی! اموری را که شایسته او نبود انجام دادن آنها- پس، بنده می گوید: یا رب! من نکردم- حال آنکه چنان کرده بوده است- پس، حق می گوید: او را به بهشت ببرید! آنگاه، ملائکه ای که عمل او را نوشته بودند می گویند: "پروردگار! آیا نمی دانی که او چنین و چنان کرده است؟" و او [تعالی] می گوید: "بلی! لیکن چون منکر شد، از او حیاء کردم که موی سپیدش را تکذیب کنم!" چون حق حیاء کند از بنده اش که تکذیب کند موی سپیدش را و محترم می دارد، عبد به این صفت اولی باشد.

آنگاه شیخ راجع به درجات مختلف حیاء نزد عارفان و ملامتیان اشاره می کند، و توضیحات بیشتری راجع به آثار حیاء در شخص می دهد، و سر انجام مانند هر مقامی بحث ترک این مقام را مطرح می فرماید، که این تفصیل از حوصله این بحث تفسیری بیرون می باشد.

7. **ابیاتی از مولانا:** دیدیم که اقتضای مقام حیاء ترک عمل است تا خدای تعالی بنده را در آنچه مرضات اوست بکار گیرد.

ابیات زیر از مثنوی توضیحی است بر این نکته:

کارگاه هست کن جز نیست چپست	هست مطلق کار ساز نیستیست
یا نهاله کارد اندر مغرسی	بر نوشته هیچ بنویسد کسی
تخم کارد موضعی که کشته نیست	کاغذی جوید که آن بنوشته نیست
کاغذ اسپید نابنوشته باش	تو برادر موضع ناکشته باش
تا بکار در تو تخم آن ذوالکرم	تا مشرف گردی از نون و القلم
مطبخی که دیده ای نادیده گیر	خود ازین پالوده نالیسیده گیر
پوستین و چارق از یادت رود	زانک ازین پالوده مستی ها بود

IV. **فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (آواز داد او را از طرف پایین: اندوه مدار که پروردگار تو در پایین تو نهی قرار داده است!)**

1. **نَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا:** او را از پایین پایش ندا کرد. به احتمال زیاد این سخن عیسی (ع) است خطاب به مادرش مریم چه در هنگام او دنیا آمده بود. بعضی گفته اند که این سخن را وی قبل از به دنیا آمدن گفته است، و بعضی دیگر گفته اند که این سخن جبرئیل (ع) است ولی همانطور که مرحوم علامه طباطبایی می فرمایند، هیچ یک از این دو قول اخیر با قید "مِنْ تَحْتِهَا" (از پایین او) سازگار نیست زیرا آن وضع طبیعی کودک است هنگام بدنیا آمدن از مادر. در هر صورت مقصود آن است که خدا چون آن اندوه و شرم را از مریم (ع) بدید، برای دلداری، از زبان عیسی (ع) او را بشارت داد که غمگین نباشد و تمنی مرگ نکند زیرا که خدا از او حمایت می کند.

2. **أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحَنُّكَ سِرِيًّا:** او را از پایین پایش ندا داد که غمگین مباش پروردگارت در پایین پای تو نهی قرار داده است. مقصود از "تحنک" مکانی پایین تر از توست. "سریا" نهر کوچک را گویند، و به معنای سید و سرور نیز آمده است. بعضی گفته اند نهر را جبرئیل با پای خود کشید و جاری ساخت، بعضی دیگر گفته اند که عیسی (ع) با پای خود چنین کرد. دیگران گفته اند که آن نیز نهی بود خشک مانند درخت خرما که خشک بود و به اراده خداوند آب در آن جاری شد. ذکر نام ربّ برای تشریف و دلداری مریم (ع) بود.
3. **تاویلی از نهر:** گفته اند مقصود از "سریا" (نهری) یعنی فرزندی سید و بزرگوار است که همان عیسی (ع) باشد. این بشارتی بود به مریم (ع). نکره آوردن "سریا" برای تفخیم و تعظیم می باشد.

V. **وَهَزَى إِلَيْكَ بَجْدَعِ النَّخْلَةِ تَسَاقُطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا (و بجنبان تنه درخت خرما به سوی خود تا فرو افکند بر تو خرماي تازه!)**

1. **وَهَزَى إِلَيْكَ بَجْدَعِ النَّخْلَةِ:** "هز" تحریک شدید است به جهت های متقابل، "اهترزاز" تکان خوردن است. در اینجا مقصود کشاندن مکرر نخل به سمت خود و دوباره رها کردن آن است تا به وضع اول برگردد.
2. **تَسَاقُطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا:** "تساقط" یعنی فرو کند آن نخل "علیک"، بر تو خرماي تازه. "رطب" خرماي تازه است. "جنی" چیده شدن میوه است قبل از آنکه خشک شود. از این نحو تعبیر قرآن کریم برداشت شده است که آن درخت خرما خشک بوده است چرا که اگر درخت خود بارور و دارای میوه می بود مریم (ع) خود آن را می دید و برای غذا از آن استفاده می کرد. بنابر این، آیا آن درخت همیشه خشکیده بوده است و به قدرت خدا بارور شده است و یا آنکه فصل زمستان بوده و هنگام باروری آن نبوده است.
3. **اشاره: عنایت خداوند تعالی به مریم (ع) در بارور شدن نخل خشکیده و جاری شدن نهر خشکیده:** چون مریم در اندیشه کار خود فرو ماند که مردم را چه بگوید، خدای مٔان در برابر سخن طاعنان از وی بدین ترتیب حمایت کرد که درخت خرماي خشکیده را که همگان دیده بودند، و یا تک و تنها در وسط بیابان بود بدون آنکه لقاح شده باشد، سر سبز و بارور ساخت، و نهی خشک و بدون آب را که در ناحیه بود جاری و پر آب ساخت تا همگان بدانند قدرت خدا مطلق و بلامنازع می باشد و هر چه را اراده کند می شود. این لطف و مرحمت و حمایتی بود الهی نسبت به مریم (ع). درخت نخل نیز مانند انسان برای باروری به زوج و لقاح نیاز دارد.
4. **اشارت و تاویلی:** سوره مبارکه آل عمران فرمود: ... هر بار که زکریا در محراب بر او (مریم) وارد می شد نزد او رزقی می یافت، گفت ای مریم این از کجا برای تو [آمده است او در پاسخ] گفت این از جانب خداست که خدا به هر کس بخواهد بی شمار روزی می دهد (3:37). ولی در سوره مبارکه مریم فرمود در جریان وضع حمل به گفته شد غذای خویش را از درخت خرما بگیرد. گفته اند: چون چنین شد مریم (ع) عرض کرد خدایا پیش از اینکه تندرست و سالم بودم و رنج زایمان نکشیده بودم بدون سعی و کوشش به من روزی عطا می فرمودی. اینک می فرمایی درخت را تکان ده تا خرما فرو ریزد. خطاب آمد که در آن هنگام دلت فقط به مشغول بود اما اینک دلت به عیسی تعلق دارد. چون تو بعضی از دلت را به فرزند بستنی، ما هم روزی تو را به گوشه درخت بستیم. سعی کن تا به تو برسد، بر خیز بیافشان درخت خرما را...
5. **تاویلی دیگر:** در تاویل اینکه چرا خدا تعالی نهر را بدون سعی مریم جاری ساخت ولی رطب را بدون سعی بدو نداد، گفته اند که رطب غذاء و شهوت است ولی آب سبب طهارت و خدمت. هم چنین گفته اند که میوه رطب صورت عمل کسبی است، و آب صورت سرّ فیض الهی. پس، هر چیزی در منزل و مقام خود جاری گردید زیرا هر کرامتی صورت عمل سالک است هنگامی که متحقق گردد و متعلق به آن. نیز گفته اند که سنت الهی در رطب با اسباب و کار مانند غرس، و آب دادن، و تأبیر (بارور ساختن) است ولی در آب، سبب زمینی در کار نیست بلکه آن هبه بخشش آسمانی است، برای همین نهر بدون سبب برای مریم جاری گردید.

VI. **فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَمَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا (بخور و بیاشام و روشن دار چشم را، اگر بشری ببینی، بگو من برای [خدای] رحمان روزه نذر کرده ام، پس امروز با هیچ انسانی سخن نگویم!)**

1. **فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا:** و بخور، و بیاشام، و روشن دار دیدگان را. "روشنی چشم" کنایه از شادی است. مقصود آن است که ای مریم شاد و خشنود باش و دلنتگ مباش چرا که مورد عنایت خدا می باشی و تحت تکفل او. لذا، از خرماي آن نخل و از آب آن نهر که ما برایت فراهم آوردیم بخور و بیاشام. خوردن و آشامیدن، علاوه بر آنکه نیازهای غذایی مریم و فرزندش عیسی را تأمین می نمود، نشانه شادی و امید به زندگی نیز می بود.
2. **فَمَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا:** اما اینکه نگران تهمت و سرزنش مردم می باشی، چون بشری را دیدی که از تو در مورد این کودک بازخواست کند، بگو برای خدا نذر روزه داری و با هیچ کس سخن نمی گویی. مقصود از روزه در اینجا سکوت است. به نظر می رسد که این نوع روزه در آن زمان رایج و

مستحب بوده است. در نزد عرب دوران جاهلیت نیز نوعی روزه صمت (سکوت) رایج بوده است که در شرع اسلام حرام گردید است. در هر صورت، خدای متعالی مریم را گفت که نذر روزه سکوت کند و گفتگویی با مردم خود داری ورزد. گفته اند روز سکوت برای آن بود که شخص از گفتگوی با دیگران فارغ بوده باشد تا به مناجات خدای تعالی بپردازد. و نیز گفته اند که در امت های پیشین از محرمات روزه واجب و نذری، سخن گفتن بود ولی در شرع نبی ما (ص) سخن گفتن با دیگران هنگام روزه مجاز گردیده شد.

3. **پرسش و پاسخی:** ممکن است سؤال شود چگونه او روزه سکوت کرده بود و در عین حال می توانست به مردم بگوید که من روزه سکوت کرده ام و با کسی امروز سخن نمی گویم. در پاسخ دو جواب داده اند: اول، چون این نوع روزه برای مردم آن زمان کاملاً شناخته شده بود، اگر اشاره ای خاص می کرد، مردم می فهمیدند که او روزه سکوت دارد؛ دوم، در روزه سکوت گفتن آن یک جمله استثناء شده بود. بعضی گفته اند که بعید نیست این جملات را عیسی به مریم گفته باشد، "به طور رسمی نذر روزه کن تا دروغ نگفته باشی و جواب مردم را به من واگذار نما!"

4. **اشارتی:** گفته اند در این آیه اشارتی است به صوم (روزه و خودداری) از توجه به غیر خدای تعالی، چنانچه بعضی از بزرگان گفته اند "دنیا یک روز است و ما را در آن صوم است و افطار آن نیست مگر با مشاهده جمال الهی." پس، سالک باید که ببرد از عالم ناسوت و قطع کند زبانش را از غیر ذکر لاهوت تا آنکه طی طریق کند و واصل گردد به منزلت تحقیق. همانگونه که مریم نخل را تکاند و بر او رطب تازه فرو انداخت، مریم قلب نیز چون به حرکت در آورد نخل ذکر را که کلمه " لا اله الا الله " است بر او فرو اندازد مشاهدات ربانی و مکاشفات الهی لذاتی را که روزی مردان راه پیموده است، چنانکه حال نبی اکرم صلی الله علیه و آله سلم بود که می فرمود، " ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی " (نزد پروردگارم سکنی گزیده ام، او طعام می دهد مرا و می آشاماندم.)

VII. گفتگوی حضرت مریم (ع) و جبرئیل (ع) از مثنوی

گفتن روح القدس مریم را کی من رسول حقم به تو، آشفته مشو و پنهان مشو از من کی فرمان اینست!

که امین حضرتم از من مریم
از چنین خوش محرمان خود درمکش
از لبش می شد پیایی بر سماک
در عدم من شاهم و صاحب علم
یکسواره نقش من پیش ستیست
هم هلالم هم خیال اندر دلم
هر کجا که می گریزی با توسست
کو بود چون صبح کاذب آفلی
که نگردد گرد روزم هیچ شب
که ز لاحول این طرف افتاده ام
نور لاحولی که پیش از قول بود
من نگاریده ی پناه من در سبق
تو اعود آری و من خود آن اعود
تو بر یار و ندانی عشق باخت
شادبی را نام بنهادی غمی
چونک ما دزدیم نخلش دار ماست
چونک بی عقلیم این زنجیر ماست
چونک فرعونیم چون خون می شود
یوسفم گرگ از توام ای پر ستیز
چونک با او ضد شدی گردد چو مار

بانگ بر وی زد نمودار کرم
از سرافرازان عزت سرمکش
این همی گفت و ذباله ی نور پاک
از وجود می گریزی در عدم
خود بنه و بنگاه من در نیستیست
مریما بنگر که نقش مشکلم
چون خیالی در دلت آمد نشست
جز خیالی عارضی باطلی
من چو صبح صادقم از نور رب
هین مکن لاحول عمران زاده ام
مر مرا اصل و غذا لاحول بود
تو همی گیری پناه از من به حق
آن پناه من که مخلصات بود
آفتی نبود بتر از ناشناخت
یار را اغیار پنداری همی
اینچنین نخلی که لطف یار ماست
اینچنین مشکین که زلف میر ماست
اینچنین لطفی چو نیلی می رود
خون همی گوید من آبم هین مریز
تو نمی بینی که یار بردبار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشارات قرآنی و نفعات رحمانی

تفسیر سوره مبارکه مریم

مباحثات در تفسیر عرفانی قرآن کریم: : مریم و عیسی علیهما السلام (4)

تهیه و تدریس: دکتر سلیمان پناه

ونکوور، کانادا. پنجشنبه 07 ذوالحجه 1427؛ 07 دی 1386؛ 28 دسامبر 2006

I. فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (پس، او را، در حالیکه در بغل گرفته بود، به نزد قوم خویش آورد. گفتند ای

مریم چیزی نوظهور از تو صادر گردیده است!)

1. فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ: پس مریم همراه با نوزاد نزد قوم خویش آمد در حالیکه او را در بغل حمل می کرد. گفته اند سبب آنکه

مریم به نزد قوم خویش بازگشت آن بود که چون زکریا به محراب عبادت مریم رفت و او را آنجا ندید، غمی شدید او را فراگرفت، و پسر خاله اش را به جستجوی او فرستاد. بازگشت مریم برای رفع نگرانی از قوم خویش بود.

2. قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا: چون مریم بازگشت، مردم او را گفتند که ای مریم چیزی بهت آور، شگفت، نوظهور، و

زشت که مانند آن در میان خاندان تو سابقه نداشته است از تو صادر گردیده است. "فری" یعنی نوظهور و عظیم است، و در اینجا کنایه از قبیح و زشتی است. گفته اند که در بین راه عیسی (ع) مادرش را بشارت و دلداری می داد که ای مادر من بنده صالح خدایم و مسیح او می باشم. اینکه بعضی گفته اند "فری" از افتراء، و به معنای دروغ، و کنایه از قبیح و منکر می باشد، به نظر درست نمی رسد، و همانطور که مرحوم علامه طباطبایی می فرمایند آیه بعدی معنای نخست را تأیید می کند.

3. بازگشت مریم (ع) به نزد قوم خویش: نقل کرده اند که چون زکریا (ع) مریم (ع) را در محرابش ندید، به شدن محزون و

نگران شد. به پسر خاله او، یوسف، گفت تا به دنبال او گردد. او به ردپای مریم (ع) تا او را تحت درخت نخل یافت. چون مریم (ع) بازگشت، دید قوم خویش را، که همه اهل بیت صالحان بودند، در حالی که زکریا (ع) نیز با آنها نشسته بود، همه اندوهگین بودند و می گریستند. سپس، با توییخ او را گفتند، "یا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا" با حذف "باء" از "شیأ"، و مقصود آن

است که انجام دادی کاری "فری" را. یعنی، منکری عظیم و بدیع را.

II. يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا (ای خواهر هارون نبود پدر تو مردی بدی، و مادر تو آلوده دامان نبود.)

1. يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا: [مردم چون آن صحنه را دیدن، به سابقه خانوادگی مریم اشاره

کردند و گفتند:] ای خواهر هارون پدرت مردی زشت کردار نبود، و مادرت نیز اهل "بغی" و زنا نبود. چگونه چنین امری از تو سر زده است؟! در مورد اینکه این هارون که به عنوان برادر مریم از او یاد شده است کیست، چند قول گفته اند: 1- هارون مردی صالح از بنی اسرائیل بود، که هر شخص صالح دیگری را به او نسبت می دادند. در این صورت، مقصود از خواهر هارون بودن شباهت اخلاقی و ایمانی با وی است. این نحو تعبیر رایج بوده است، مثلاً در سوره مبارکه هود آیه 52، می فرماید، "و به سوی عاد برادرشان هود را فرستادیم."؛ 2- برادر پدری مریم بوده است از مادر جدا؛ 3- هارون برادر حضرت موسی (ع) مراد است، و در اینجا انتساب خویشاوندی به او مراد است؛ 4- مردی فاسق بوده است و چون گمان کردند مریم (ع) مرتکب خطاء شده است، آن صدیقه مطهره را به آن هارون نسبت کردند تا گفته باشند که ای کسی که مانند آن هارون می باشی پدر و مادرت تو که بد کاره نبودند. در این میان قول 1 قوی تر بنظر می رسد. بدین ترتیب، می خواستند بگویند فحشا از فرزندان صالحان زشت تر است. گفته اند نام مادر حضرت مریم (ع) حنة بنت فاقود بوده است.

2. زمان تولد عیسی (ع): می دانیم که هم در دین یهود و هم در دین اسلامی تاریخ قمری معتبر است. در مورد اینکه زمان تولد

عیسی (ع) بر اساس تاریخ قمری و هجری چه زمانی بوده است، سند روشنی وجود ندارد. در بعضی روایات از ائمه ما علیهم السلام نقل شده است که مریم روز جمعه هنگام زوال باردار شد و روز سه شنبه چهار ساعت از روز گذشته وضع حمل کرد.

در بعضی از روایات تولد عیسی (ع) را روز عاشورا ذکر کرده اند، و در بعضی دیگر بیست و پنجم ذی قعدة. الله اعلم!

3. تذکر: این آیه تفصیل آن است که در آیه قبل گفتند کاری "فری" از تو صادر گردیده است. یعنی زشتی عظیم کار تو برای آن

است که دارای چنین پیشینه خانوادگی ایی می باشی. گفته اند ذکر این داستان برای آن است که ما بدانیم جهالت و عناد انسان را از قدرت خدا غافل می سازد. بدانکه عادت اهل هر زمانی آن است که چون خدای تعالی نبی و یا ولی ایی را همراه با کرامت و یا معجزات ظاهر سازد، اکثر مردم او را انکار کنند و به جنون، گمراهی، افتراء، کذب، سحر و جادو، و امثال آن متهمش می سازند. مردم اندکی می دانند که هرکس سفر کند از منزل اکثریت، از سفرش باز می گردد او همراه علوم غریبه و احوال عجیبه که عقول با آن آشنا نیست و انظار آنها مشاهده نکرده است. پس، او را رد نمی کنند بلکه به او اعتقاد پیدا می

کنند. مولوی گوید: مغزرا خالی کن از انکار یار تا که ریحان یابد از گلزار یار

چون محمد بوی رحمان از یمن تابیبای بوی خلد از یار من

III. فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (اشاره کرد به او، گفتند چگونه سخن گوئیم با آنکه طفلی است در گهواره؟!)

1. فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ: مریم به طفل اشاره کرد. او با این کار فهماند که نمی تواند با کسی سخن بگوید و روزه سکوت دارد، و حجت او نیز آن طفل است. در مباحث مقدماتی تفسیر عرفانی گفتیم که أصحاب احوال و مقامات معنوی در برابر اهل بهتان و الحاد به اشارات روی آوردند از روی ترحم به خلق که در وادی تکذیب و عناد بیش از ان غوطه ور نشوند.
 2. قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا: آنها گفتند: چگونه با کسی که طفلی است در مهد سخن بگوئیم؟! "و یا قوم مریم از ارجاع آنها به طفل به خشم آمده باشند و این سخن را گفته باشند چون هیچ شخص عاقلی با نوزاد سخن نگفته است. لذا، بعضی نقل کرده اند که مردم خشمگین شدند و گفتند: اینک ما را تمسخر نیز می کنی. این تمسخر کردن تو وقیح تر است از آنچه انجام داده ای! "مهد" به معنای گهواره و تختی است که طفل را بر روی آن می گذارند. بعضی گفته اند بعید است که مریم گهواره تهیه کرده باشد. بنابر این، مقصود از "مهد" آغوش مادر است. حقیقت آن است که "مهد" گهواره است و ممکن است خویشان او وقتی او را با بچه دیدند، برای او گهواره ای آورده باشند که طفل را بر روی آن بگذارند. نیز ممکن است مریم به خانه رفته باشد و بعد مردم به او هجوم آورده باشند و زبان به ملامت گشوده باشند.
 3. نکته ای ادبی در مورد "کان": در کتب تفسیر مورد فعل "کان" در این آیه کریمه، از نظر ادبی بحث هایی شده است، مرحوم علامه طباطبایی آنها را در تفسیر المیزان ذکر فرموده اند، و ما از آوردن آنها خود داری می کنیم، و فقط یاد آور می شویم که "کان" در اینجا برای ثبوت گزاره "نوزاد در گهواره بودن" می باشد، و اشاره به زمان ندارد.
 4. اشاره زبان حال است: همانگونه که خواهد آمد، حضرت مریم (ع) و حضرت عیسی (ع) یک آیه بودند. مریم (ع) که اشاره به طفل نوزاد خود نمود، بیان این معناست که طفل او امتداد وجودی او بود و گواه بر پاکی روح وی، و راستی احوال با وجود آنکه ظواهر امور تأیید می نمود سرزنش کنندگان وی را. این اشاره است به اینکه گواهی احوال روحانی و امور معنوی اولویت دارد بر امور ظاهری حتی در شگفت انگیزترین و غیر عادی ترین امور. این تأکیدی است بر عدم جواز انکار صاحبان احوال و مقاماتی که آشکارا نمی توانند منشایی غیر الهی داشته باشند.
- هم چنین گفته اند که سخن نگفتن مریم (ع) با مردم در دفاع از خود و فاء به نذرش بود، و اشاره نمودنش به طفل از باب دلالت بود، و بازگشت به اینکه طفلش او را گفته بود، " وَرَبِّيَ عَيْنًا " (چشم روشن باش) و غمگین مباش. چشم روشنی او نبود مگر با وفاء نمودن طفل به آنچه بدو وعده نموده بود از عنایت بدو و کفایت شأنش، و آن اقتضای آن را داشت که منفرد باشد به خدا و غنی توسط او.

IV. قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (گفت: من بنده خدایم، مرا کتاب داده است و نبی قرار داده است مرا.)

1. قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا: عیسی (ع) زبان به سخن گشود و بدون آنکه جریان خلقت خود را بیان کند، گفت، "من بنده خدایم، مرا کتاب داده است و نبی قرارم داده است." علت اینکه در مورد بارداری مادرش و تولد خودش چیزی نگفت آن بود که سخن گفتن او معجزه بود و این خود غیر خارق العاده بودن تولد او را می رساند. گفته اند مقصود از کتاب همان انجیل است. از ظاهر آیه بر داشت می شود که در همان کودکی صاحب کتاب و نبی بوده است، و مقصود این نیست که در آینده چنین می شود زیرا " آتَانِيَ الْكِتَابَ " (مرا کتاب داده است) به زمان گذشته است و دلالت بر تحقق و وقوع می کند. گفته اند این سخنان را در پاسخ زکریا (ع) که از او پرسید، "تو کیستی؟" بر زبان راند. نقل کرده اند که عیسی علیه السلام همین جا فقط سخن گفت و تا رسیدن به سن عادی و سخن گفتن کودکان دیگر سخن نگفت.
2. فرق نبوت و رسالت: عیسی (ع) در گهواره فقط نبوت خود را اعلام نمود و فرمود، "مرا نبی قرار داده است." "نبی" با رسول فرق دارد، و این می فهماند که در آن زمان رسول نبوده است. "نبی" از "نباء" است و به کسی گفته می شود که خدا از عالم غیب به او خبری داده باشد. "رسول" فرستاده است. "رسول الله" کسی است که خدا او را با مأموریتی خاص به سوی مردم و یا قومی فرستاده باشد. هر رسولی نبی نیز می باشد ولی هر نبی ایی رسول نمی باشد. گفته اند که رسالت حضرت عیسی (ع) متأخر از نبوتش، و در سی سالگی بود.
3. عبدالله بودن حضرت عیسی (ع): ضمن آنکه عبدالله بودن یکی از بزرگترین مقاماتی است که انسان می تواند به آن نایل شود، عیسی (ع) با این سخن، پیشاپیش نفی الوهیت از خود نمود و خدا را از تهمت فرزند داشتن میرا ساخت. نزد اهل عرفان، عبدالله از بالاترین اسماء بشری است. چنین شخصی نیست عبد طمع و شهوت. گفته اند عبدالله برتر از عبد دیگر اسماء است زیرا بعضی از اسماء الهی دلالت بر ذات دارند، بعضی بر صفات، و بعضی بر افعال، و شرافت آنها نیز به همین ترتیب است. یعنی عبد اسماء صفات برتر است از عبد اسماء افعال، و عبد اسماء ذات برتر است از عبد اسماء صفات. نیز گفته اند "عبد" برتر است از "عبدالله"، و علت آن نزد اهلش آشکار باشد.
4. وَجَعَلَنِي مَبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (و مرا مبارک قرار داد هر جا که باشم، و سفارش نمودم به نماز و به زکات تا زنده باشم)

1. **جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ:** در ادامه، عیسی (ع) فرمود: خدا مرا مبارک قرار داده است هر جا که باشم. مبارک از برکت به معنای رشد و نمو خیر است. مقصود از این سخن است که من خوش قدم می باشم و نفع فراوان دارم، و هر جا که بروم برای مردم آنجا به اذن خدای متعالی سودمند خواهم بود. او (ع) علاوه بر آنکه بیماران شفاء می داد، و کور بینا می نمود، مرده زنده کرد، و اقیویا را اصلاح می نمود و ضعفا را حمایت، تربیت ایمانی و صلاح نفوس خلق نیز نمود هر جا که بود.
 2. **وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا:** و خدا مرا سفارش نموده است به نماز و زکات تا زنده هستم. این سخن اشاره است به آنکه نماز و زکات در شریعت او تشریح شده است. نماز توجه عبودی است به خدای تعالی، و زکات انفاق مالی است. گفته اند این دو حکم در بیش از بیست جای قرآن کریم ذکر شده است. عیسی (ع) نیز این سخن را بر زبان راند تا تشویق نموده باشد دیگران را بدان دو. توجه شود به اینکه فرمود تا زنده هستم!
- از کتاب "بحر العلوم"، نقل کرده اند که در این آیه دلالتی است آشکار بر اینکه از عبد ما دامی که زنده است تکالیف و عبادات ظاهری ساقط نمی شود، و قول به سقوط آنها، چنانچه از بعضی اباحیین نقل شده است، کفر و ضلال است.
- و از "تأویلات نجمیه"، نقل شده است که در این آیه اشارتی است به اینکه ما دامی که عبد زنده است باید مراقبت سرّ نماید، و اقامه عبودیت و تزکیه نفس.

حقی می گوید: اقامه تکالیف عبودیت، یا برای تزکیه است در ابتداء سلوک، و یا برای شکر در انتهاء امر، و هر این دو امر ساقط نمی شوند مادامی که عبد زنده است و بالغ [و عاقل]، و اگر تغییر کند حالش به جنون و نحو آن، معذور باشد.

حضرت خنمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم را با آنکه نوید فتح الفتوح داده بودند، و خدای تعالی ذنوب گذشته و آینده او را غفران فرموده بود، ذره ای از آداب عبودیت فرو نمی گذاشت، و در پاسخ کسانی که از این امر پرسش می کردند، می فرمود، "آیا عبدی شکور نیاشم؟!"

VI. **وَبِرًّا بَوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (و نیکوکار به مادرم، و مرا جباری بدبخت قرار نداد)**

1. **وَبِرًّا بَوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا:** ادامه سخنان عیسی (ع) است. یعنی علاوه بر مبارک بودن، خدا مرا رؤف و مهربان قرار داد نسبت به مادرم، و مرا جباری شقی قرار نداد. بلکه متواضع و سعید می باشم. جبار کسی را گویند که جور خود را به دیگران تحمیل می کند، ولی خودش جور مردم را تحمل نمی کند. شقی در مقابل سعید، به معنای بد بخت می باشد. عاق والدین از موارد جبار شقی می باشد. گفته اند تواضع عیسی (ع) به قدری بود که می فرمود از من بخواهید زیرا که قلبم نرم است و در نزد خودم کوچک می باشم.
- شیخ ابوالقاسم قشیری در تفسیر این آیه کریمه و آیه پیش از آن می فرماید: یعنی، نافع برای خلق هستم و ارشاد می کنم ایشان را به امور دینشان، و باز می دارم آنها را از ارتکاب لغزش هایی که در آنهاست هلاکشان، و کسی که از نور من روشنی طلب کند، نجات یابد. پس، این برکات او باشد که به خلق می رسد. و از برکات او بود فریادرسی غمزدگان، و یاری ضعیف، و نصرت مظلوم، و مواسات فقیر، و ارشاد ضال، و نصیحت خلق، و خود داری از آزار آنها و تحمل اذیت از آنها.
- "وَبِرًّا بَوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا" یعنی، مرا غیر قابل نصیحت قرار نداد. گفته شده است که "شَقِيًّا" یعنی متکبر متجبر. نیز گفته اند یعنی مختوم به کفر.

VII. **وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (و سلام بر من است آن روز که بزادم و آن روز که بمیرم و آن روز برانگیخته شوم زنده)**

1. **وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا:** در اینجا عیسی (ع) خصوصیات دیگر خود را ذکر می فرماید. تولد، مرگ، و بعث سه مقطع اساسی از تکوین انسان می باشند، و حضرت عیسی (ع) فرمود در این هر سه مقطع سلام بر من است. شبیه این عبارت را خدای متعالی در مورد حضرت یحیی (ع) نقل فرمود، با این تفاوت که در آنجا گویند خدا بود و "سلام" بدون الف و لام آمده بود. لذا، گفته اند این سلام بر عیسی (ع) سلامی مخصوص است و عمومیت را می رساند.
 2. **توضیح:** گفته اند: بدین ترتیب فرمود: روزی که متولد شدم بدون پدر طبیعی سلام و ایمنی خدای بر من است، سلامت می باشم از طعن شیطان، و روزی که می میرم ایمن می باشم از شدائد و سختی های مرگ و بعد از آن، و روزی که برانگیخته می شوم از احوال قیامت و عذاب آتش ایمن می باشم.
- قشیری می فرماید: عیسی علیه السلام گفت، "وَالسَّلَامُ عَلَيَّ" و به نبی ما علیه السلام در شب معراج گفت: "السلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته" چه بسیار فرق باشد بین این دو!
- و سلام به معنی سلامت است. یعنی سلامتی است مرا روزی ولادتم از آنچه نسب دهند مرا نصاری در مدح بیرون از حد، و از توصیف یهود مرا در ذم. پس، من نیاشم آنچنان که این دو طائفه گویند، و سلام بر من است روزی که می میرم، و در آن روز مرا سلامتی است و در سعادت باشد وفاتم، و سلام بر من است در روزی که برانگیخته می شوم، یعنی سلامتی باشد مرا در احوال آنچه مبتلا می شوند بدان غیر اهل وصال.

VIII. **ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (این است عیسی پسر مریم، سخن حقی که درباره او شک می کنند)**

1. **ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ:** این آیه سخن خدای متعالی است که به عنوان جمله معترضه بین سخنان عیسی (ع) آمده است. در واقع می فرماید که این عیسی که این مردم در مورد او نزاع می کنند و مسیحیان او پسر خدا می دانند و یهودیان او و مادرش را متهم می سازند، چنین شخص بود که عبدالله بود، کتاب داده شده بود، و نبی بود،.... او "قول حق" بود یعنی کلمه ای بود که حق تعالی بر مریم القاء فرموده بود. این تعبیر نوعی مدح و ستودن است.

IX. مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وُلْدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (خدا را نشاید که فرزند گیرد، منزله است او، چون به چیزی حکم کند، آن را گوید بپاش، پس آن باشد)

1. **مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وُلْدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ:** در این آیه پاسخی داده می شود به مسیحیان. می فرماید فرزند دار شدن دیگران برای نیازهای مادی و معنوی است. ولی خدای متعالی سبحان بی نیاز است از غیر. در اینجا می فرماید که کار خدا با "کن فیکون" است. موجودی که چنین از فرمان الهی صادر می شود نسبت فرزندی با وی نمی تواند داشته باشد.

X. وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (و همانا الله پروردگار من و پروردگار شماست، پس پرستش کنید او را، صراط مستقیم همین است)

1. **وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ:** این جمله ادامه سخن عیسی (ع) است. با این جمله، عیسی (ع) خود را مربوب الله خواند و به کلی شهادت بر بندگی خود داد و حجت را بر دیگران تمام کرد. فرمود که توحید عبودی صراط مستقیم است و هر کس آن را ببیماید گمراه نخواهد شد.

XI. نکته ای در مورد اسلام کودک

با توجه به اینکه حضرت عیسی علیه السلام و حضرت یحیی علیه السلام هر دو در کودکی اعلام نبوت و حکمت و ایمان کردند، و حضرت عیسی علیه السلام در کودکی سخن گفت، در اینجا بحثی را مطرح می کنیم در مورد ایمان و اسلام کودکان. **1. نقل حدیثی:** در جوامع روایی حدیثی را نقل کرده اند در مورد سخن گفتن سه کودک، و ما ترجمه آن در اینجا از صحیح مسلم می آوریم:

از نبی اکرم صلی الله علیه وسلم، روایت شده است که فرمود: سخن نگفتند در گهواره مگر سه [کودک]. عیسی ابن مریم، و صاحب جریج، و جریج مردی عابد بود، صومعه ای اختیار کرده بود، و در آن بود. مادرش نزد او آمد در حالی که نماز می خواند. گفت: یا جریج. گفت: یا رب مادرم و نمازم! پس، به نمازش پرداخت، او بازگشت، و چون روز بعد شد، نزد او آمد در حالی که او نماز می خواند. گفت: یا جریج! گفت: یا رب مادرم و نمازم! و به نمازش پرداخت. او بازگشت چون روز بعد شد، نزد او آمد در حالی که او نماز می خواند. گفت: یا جریج! گفت: یا رب مادرم و نمازم! و به نمازش پرداخت. پس، [مادرش] گفت: خدایا نیرانش تا آنکه روی فاحشه ها را ببیند. جریج و عبادتش در میان بنی اسرائیل رواج یافت. زنی بود بدکاره که به زیبایی او مثل می زدند. گفت: اگر بخواهید او را به فتنه اندازم برایتان. پس، او خود را بر او عرضه کرد، و او توجهی بدو ننمود. چوپانی از نزدیکی صومعه او می گذشت، آن زن خود را در اختیار وی گذاشت، و او (چوپان) با او آمیزش نمود و باردار شد، و بچه ای از او متولد شد، و گفت او از جریج. نزد وی آمدند، او را به پایین کشیدند و صومعه اش را خراب کردند، و او را کتک می زدند. علت آن را جویا شد. گفتند: با این بدکاره زنا کرده ای و از تو بچه ای متولد شده است. گفت: کودک کجاست؟ کودک را آوردند. گفت: مرا واگذارید تا نمازی گزارم. پس، نمازی گزارد، و سوی کودک آمد، و به شک او زد و گفت: ای کودک! پدرت کیست؟ گفت: فلان چوپان. مردم جریج را در آغوش گرفتند و بوسیدند، و گفتند: صومعت را برایت از طلا می سازیم. گفت: نه! به همان شکلی که از گل بود بازسازیش کنید! پس، چنان کردند. و نوزاد دیگری بود که از مادرش شیر می خورد. مردی زیبا با لباسی فاخر، سوار بر حیوانی می گذشت. مادرش گفت: خدایا پسر مرا مثل این قرار ده! کودک سینه مادر را رها کرد و به نگر بست و گفت: خدایا! مرا مثل او قرار مده! سپس، سینه او گرفت و شیر می خورد.... تا دختری از آنجا می گذشت در حالی که او را می زدند و می گفتند: زنا کرده ای و دزدی! و او می گفت: حسبی الله و نعم الوکیل (خدایم کافی است و او بهترین وکیل است!) پس، مادر [آن کودک] گفت: خدایا پسر مرا مثل او قرار مده! [کودک] ترک شیر خوردن کرد، و نگاه کرد به آن [دختر] و گفت: خدایا مرا مثل او قرار ده! در آنجا، آندو با یکدیگر سخن گفتند. [مادر به کودک] گفت: ای کودک موی سر تراشیده من! مردی خوش اندام گذشت، و من گفتم: خدایا پسر مرا مثل او قرار ده! تو گفتی: خدایا مرا مثل او قرار مده! و این کنیزک را می بردند و می زدندش و می گفتند: زنا کرده ای و سرقت کرده ای! گفتم: خدایا پسر مرا مثل او قرار مده! تو گفتی: خدایا مرا مثل او قرار ده! [کودک] گفت: همانا آن مرد مرد جباری بود، پس من گفتم خدایا مرا مثل او قرار مده! و این [کنیزک] که به او می گفتند زنا کرده ای و سرقت کرده ای در حالی که نه زنا نکرده بود و نه سرقت. پس، من گفتم خدایا مرا مثل او قرار ده!

2. **سخنی از ابن عربی در مورد اسلام کودکان:** شیخ ابن عربی اسلام کودکان را اصیل می داند، نه تابع والدین، و در فتوحات، با اشاره حدیث فوق، و در ارتباط با اسلام کودک می فرماید:

... پس، برای کودک شیرخوار اسلام عامی است، که شخص محقق آن را اثبات می کند، و شرع آن را معتبر دانسته است. زنی کودک خردسال خود را بلند کرد گفت: یا رسول الله! آیا برای این حج است؟ بدو فرمود: آری! و برای تو اجری است.

پس، نسبت داد [رسول الله (ص)] حج را به کسی که قصد آن نداشته است [ولی] اگر آن شیر خوار به هیچ وجه قصدی، که شارع صاحب کشف بشناسدش را نمی داشت، صحیح نمی بود نسبت دادن حج به او، و در آن صورت کذب می بود. [در اینجا شیخ اشاره می کند به حدیث فوق. آنگاه ماجرای سخن گفتن دختر نوزاد خودش را در پاسخ پرسش فقهی او نقل می کند.]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشارات قرآنی و نفحات رحمانی

تفسیر سوره مبارکه مریم

مباحثات در تفسیر عرفانی قرآن کریم: : مریم و عیسی علیهما السلام (5)

تهیه و تدریس: دکتر سلیمان پناه

ونکوور، کانادا. پنجشنبه 14 ذوالحجه 1427؛ 14 دی 1386؛ 04 ژانویه 2007

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ (37) أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُوتُنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (38) وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (39) إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ (40)

پس این دسته ها میان خودشان اختلاف یافتند، وای بر کسانی که کفر ورزیدند، از شهود کردن روزی بزرگ (37) روزی که سوی ما آیند، چه خوب شنوند و چه خوب ببینند! ولی آن روز ستم گران در ضلالتی آشکارند (38) آنان را از روز ندامت بترسان، آن دم که کار بگذرد و آنها بی خبر مانند و باور ندارند (39) ما زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند به ارث می بریم و همگی به سوی ما باز می گردند (40)

I. **فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ (پس، این احزاب از میان خودشان اختلاف کردند. پس، وای بر کسانی که کفر ورزیدند، از شهود کردن روزی بزرگ!)**

1. **فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ:** پس اختلاف کردند احزاب از بین خودشان، پس، وای بر کسانی که کفر ورزیدند از شهود کردن روزی بزرگ. "احزاب" جمع حزب است به معنی "جماعت". آنگونه که گفته اند: حزب به معنای گروهی است که رأی و نظریه شان از دیگران جدا است. پس، اختلاف احزاب درباره عیسی (علیه السلام) این است که هرطایفه ای درباره اش نظریه ای بدهد بر خلاف نظریه دیگران. اگر فرمود، "از میان آنان،" برای این بود که همه درباره آن جناب غلو نکردند، بعضی ها بوده اند که بر حق ثابت بوده اند.

"فاء" (پس) در "فَاخْتَلَفَ" را برای ترتیب مطلب بعدش بر مطلب قبش دانسته اند. کلمه "ویل" (وای) برای تهدید است و شدت عذاب را می رساند، و کلمه "مشهد" مصدر میمی و به معنای شهود است. این تنبیهی است بر اینکه از میان گروه های، برخی اختلاف کردند با یکدیگر با انواع ضلالت، و آراء و اعتقادات باطل در مورد عیسی علیه السلام. آنها معجزه الهی را، که می توانست و می بایست موجب اتفاق و اتحاد در مورد قدرت خدای تعالی و معبود بودن او باشد، بهانه و دستمایه باورهای غلط قرار دادند. گفته اند که اختلاف کردند یهود و نصاری با تفریط و افراط در حق عیسی علیه السلام، و در فرقه های نصاری نیز با یکدیگر. نسطوریه گفتند که او پسر خدا است، و یعقوبیه گفتند او خدا بود که به زمین آمد و سپس به آسمان صعود کرد، ملکانیه گفتند که او سومی سه تا بود. "فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ" (پس، وای بر کسانی که کفر ورزیدند از شهود کردن روز بزرگ)، یعنی از شهود کردن روزی که بزرگ است هول و حساب و جزاء آن، و آن روز قیامت است. در جایی که می توانست از ضمیر شخصی بکار آید، از ضمیر موصولی همراه با جمله وصفی، "کفر ورزیدند"، استفاده فرمود تا علت حکم (وای بر آنها بودن) را بیان فرموده باشد.

و از تأویلات نجمیه، نقل شده است که تحزب ورزیدند سه فرقه. فرقه ای عبادت می کنند خدا را با سیر بر دو قدم شریعت و طریقت با عبور بر مقامات و وصول به قربات، و آنها اولیاء و صدیقون باشند، که همان اهل الله خاص هستند. فرقه ای دیگر عبادت می کنند خدا را بر صورت شریعت و اعمالش، و آنها همان مؤمنان مسلم باشند، که اهل جنّت هستند. فرقه ای دیگر عبادت می کنند هوی را بر وفق طبیعت و گمان می کنند که خدا را عبادت می کنند چنانچه کفار عبادت می کنند بت ها را ولی می گویند: " مَا تَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى " (39:3) (عبادت نمی کنیم آنها را مگر برای آنکه ما را گامی نزدیک کنند به خدا). پس، این گروه منکر شوند اهل حق را، و آنها اهل بدعت، و هوی، و ریاء، و نفاق باشند، که همان اهل آتش می باشند.

II. **أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُوتُنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (چه خوب شنوا و چه خوب ببینا باشند روزی که نزد ما آیند! ولی آن روز ظالمان در ضلالتی آشکارند)**

1. **أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُوتُنَا:** "أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُوتُنَا" (چه شنوا باشد و چه ببینا کافران روزی که نزد ما آیند) این صیغه تعجب است. "يَوْمَ يَأْتُوتُنَا" (روزی که نزد ما بیایند) زیرا آن روز گوش ها و چشم ها تیز باشند چرا که روز قیامت روزه کشف غطاء و تیزی چشمان است برای همه همانگونه که خدای متعالی می فرماید، " لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ

الْيَوْمَ حَدِيدٌ" (50:20 ق) (تو در غفلت بودی نسبت به این. پس، بر گرفتیم از تو غطاءت را، و در نتیجه، چشمت امروز تیز است). " لَكِنَّ الظَّالِمُونَ " (لیکن ظالمان) استفاده از اسم در موضعی که می شد از ضمیر استفاده فرمود تا علت حکم به ضلالت آنها را توضیح داده باشد، و فضیحتی باشد برای آنها با ذکر این وصف، و سرزنبشی برای آنها، " الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ " (آن روز در ضلالتی آشکار باشند) یعنی آن تیزی گوش و چشم در آن روز سودی نبخشد آنها را و از ضلالت و گمراهی نجات نیابند. بعضی تصور نموده اند که این تیزی چشمان در روز قیامت آگاهی و شعوری را به همراه می آورد که موجب ایمان می شود لیکن مرحوم ملاصدرا، و مرحوم علامه طباطبایی دیدن و شنیدن روز قیامت را موجب ایمان آوردن نمی دانند. مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: یعنی در آن روز که به سوی ما می آیند چقدر شنوا و بینا خواهند شد، و در آن روز که روز قیامت است، حق مطلب در آنچه که درباره اش اختلاف می کردند برایشان روشن می شود همچنانکه قرآن کریم اعتراضشان را در آیه، " رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ " (32:12) (پروردگار دیدیم و شنیدیم، پس باز گردان ما را تا عملی صالح کنیم ما یقین دارنده هستیم) حکایت کرده است. معنای جمله، " لَكِنَّ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ " (لیکن ظالمان آن روز در ضلالتی آشکار باشند). اما، اینکه با کلمه "لکن" مطلب را استدرک نمود برای این بود که کسی توهم نکند که ستمکاران وقتی در قیامت حق را بشنوند و ببینند و کاملاً برایشان منکشف شود هدایت می شوند، و با یقین و معرفتی که برایشان دست داده سعادتمند می گردند، لذا فرمود: نه، ستمگران امروز در گمراهی روشنی هستند، یعنی از کشف حقیقت منتفع نگشته اند و هدایت نمی شوند، بلکه به خاطر ستمشان همچنان بر ضلالت آشکار خود خواهند بود. چون روز قیامت روز پاداش است نه روز عمل، پس در آن روز جز با آثار و نتیجه کرده های خویش مواجه نمی شوند، و اما اینکه آن روز، عمل را از سر بگیرند و به طمع پاداش فردا به کار نیک پردازند، نه، چون برای روز قیامت فردائی نیست، و به عبارت دیگر، ملکه ضلالت در دلهای اینان رسوخ یافته، و به کلی این رنگ را به خود گرفته اند، و با آمدن مرگ از موطن اختیار منقطع می شوند و دیگر در هیچ کاری اختیاری ندارند، ناگزیر و مضطربند به اینکه به آنچه برای خود کسب کرده اند بسازند، راه گریز و تبدیلی هم ندارند، پس هر چه هم که حق برایشان منکشف شود و جلوه کند از آن سودی نمی برند.

بعضی از مفسرین گفته اند: مراد آیه شریفه دستور به پیامبر است به اینکه به گوش و چشم مردم برساند که روزی که برای حساب حاضر می شوند در ضلالت آشکاری هستند. ولی این تفسیر، تفسیر بی پایه ای است که به هیچ وجه با آیه تطبیق نمی شود.

شیخ ابوالقاسم قشیری می فرماید: معارفشان ضروری می گردد، و أحوالشان همه معکوس، حجّت بر آنها مؤکدتر، و به حاجت آنها گوش داده نمی شود، و رحمت به آنها تعلق نمی گیرد. پس، رحم نمی شود به شکایتشان، و گوش داده نمی شود به نداءشان.

III **وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحُسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (آنان را از روز حسرت بترسان، آن دم که کار بگذرد و آنها بی خبر مانند و باور ندارند)**

1. **وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحُسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ...: و [ای محمد] بترسان آنها را از روز حسرت، هنگامی که کار تمام شده باشد، و آنها هنوز در غفلت باشند در حالی که ایمان نمی آورند. " إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ " (هنگامی که امر قضاء می شود) بدل است از " يَوْمَ الْحُسْرَةِ "، یعنی هنگامی که از حساب روز قیامت بیرون می آیند و به سوی جهنم رانده می شوند. " یوم حسرت " یکی از نام های قیامت است. گفته اند که روز قیامت برای هر کس به نوعی روز حسرت است. نسبت به گناهکاران، روز حسرت و حزن و اندوه است بخاطر زشتی اعمالشان، و نسبت به نیکوکاران، بخاطر آنکه کارهای نیکشان اندک می باشد و بیشتر طاعت خدا نکرده اند. در مورد حسرت این افراد مورد اشاره در این آیه کریمه، مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: این حسرتی که به آن دچار می شوند از ناحیه قضای امر می آید، و قضاء وقتی باعث حسرت می شود که فوت گردد آنچه باعث روشنی چشم و آرزو و سعادت شخص "مقضى علیه" می شود، و سعادت که او می توانست به آن نائل شود از بین ببرد، و دیگر به خاطر نداشتن آن هیچ خوشی در زندگی ندارد، چون همه دل بستگی اش به آن بود، و معلوم است که انسان هیچ وقت راضی نمی شود که چنین چیزی از او فوت شود هر چند که حفظش مستلزم هر ناملایمی باشد، مگر آنکه آن را به غفلت از وی بر بایند، و گرنه به هیچ قیمتی حاضر نیست که آن را از دست بدهد، و لذا می بینیم در دنباله سخن فرمود، " وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ " (در حالی که غفلت می باشند و ایمان نمی آورند). بنابراین، معنای آیه (و خدا داناتر است) این می شود: ای پیغمبر! ایشان را بترسان از روزی که امر قضاء می شود، یعنی کار یکسره می گردد و هلاکت دائمی بر آنان حتمی می شود، آن وقت از سعادت همیشگی که روشنی چشم هر کسی است منقطع می گردند، پس حسرتی می خورند که با هیچ مقیاسی اندازه گیریش ممکن نیست، و این بدان جهت است که اینان در دنیا غفلت ورزیدند و راهی که ایشان را به آن روشنی چشم هدایت می کرد و مستقیماً به آن می رسانید، یعنی راه ایمان به خدای یگانه و تنزیه او از داشتن فرزند و شریک بود ترك گفته، راه مخالف آن را پیمودند.**

روایت شده است: از نبی اکرم صلی الله علیه وسلم راجع به آن (یوم حسرت) سؤال شد، فرمود، " هنگامی که مرگ به صورت گوسفند سیاه با سر سفید در می آید، و ذبح می شود و هر دو گروه نگاه می کنند. پس، ندا داده می شود ای اهل جنّت! جاوانگی است و مرگی نباشد، و ای اهل آتش! جاودانگی است و مرگی نباشد. پس، افزون گردد شادایی به شادی اهل جنّت، و بر غم اهل آتش افزوده گردد غمی،" سپس، او صلی الله علیه وسلم این آیه را قرائت فرمود، " وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ "، و با دستش اشاره فرمود به دنیا.

2. **اشاره:** گفته اند: عید باید به وضع خود توجه کند تا عقاید او مبتنی بر دلایل قاطع، و براهین ساطع باشد، موافق سنت [رسول الله (ص)]، آنگاه بکوشد تا هم صحبت اهل عرفان، اهل ذوق و وجدان باشد تا نایل شود به مقام إحسان، مقام اهل شهود و عیان. اگر کوتاهی کند در این امر، نادم شود و حسرت زده در روزی که دیگر ندامت سودی ندارد. پس، هر کس که تخلف کند از مقام ذوق و وجدان، او ظالم باشد بر نفس خود و محروم کننده آن، به رسد او چیزی از خسران، و باقی مانده باشد در او چیزی از ضلالت. چون کوتاهی ورزید در رسیدن به راه مردان، خدای تعالی فرمود، " لَكِنَّ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. " (لیکن ظالمان آن روز در ضلالتی آشکار باشند). " وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ " (به ترسان آنها را از روز حسرت) یعنی، روزی که مقربان رفعت یابند و مدعیان سقوط کنند. پس، برای اهل ذوق و وجدان، لقاء حاصل شود در این جهان، سپس استمرار یابد برای آنها در سرای قرار. حکایت کرده اند که شیخ ابو الحسن شاذلی رضی الله عنه روزی پیش استادش گفت، "اللهم اغفر لي يوم لقائك!" (بار الها غفران فرما بر من روز لقاءت!) او را شیخش، قطب ابن مشیش، - رضی الله عنهما - گفت: او به تو نزدیک تر است از شب و روزت لیکن ظلم موجب ضلال است، و قضاء پیش حکم کرده است به زوال از درجه انس و منازل وصال، و ظالم را روزی باشد که در آن شکی نیست، و نیرنگی نباشد، و سابق واصل باشد در حال [حاضر]، " أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُوتَنَا لَكِنَّ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ " (روزی که سوی ما آیند چه خوب شنوند و چه خوب ببینند، ولی آن روز ستم گران در ضلالتی آشکارند)، انتهای کلام او رضی الله عنه.

3. **نقل حکایتی از سعدی:** شیخ تجل سعدی شیرازی نیز در این معنی، چنین حکایت می کند:

<p>شبی خوابم اندر بیابان فید شتربانی آمد به هول و ستیز مگر دل نهادی به مردن ز پس مرا همچو تو خواب خوش در سرست تو کز خواب نوشین به بانگ رحیل فرو کوفت طبل شتر ساروان خنک هوشیاران فرخنده بخت به ره خفتگان تا بر آرند سر سبق برد رهرو که برخاست زود کنون باید ای خفته بیدار بود چو شبیت در آمد به روی شباب من آن روز برکندم از عمر امید دریغا که بگذشت عمر عزیز گذشت آنچه در ناصوبی گذشت کنون وقت تخم است اگر پروری به شهر قیامت مرو تنگدست گرت چشم عقل است تدبیر گور به مایه توان ای پسر سود کرد کنون کوش کاب از کمر در گذشت کنونت که چشم است اشکی ببار نه پیوسته باشد روان در بدن ز دانندگان بشنو امروز قول غنیمت شمار این گرامی نفس مکن عمر ضایع به افسوس و حیف که فردا پشیمان برآری خروش</p>	<p>فرو بست پای دویدن به قید زام شتر بر سرم زد که خیز که بر می نخیزی به بانگ جرس ولیکن بیابان به پیش اندرست نخیزی، دگر کی رسی در سبیل به منزل رسید اول کاروان که پیش از دهل زن بسازند رخت نبینند ره رفتگان را اثر پس از نقل بیدار بودن چه سود چو مرگ اندر آرد ز خوابت، چه سود شبت روز شد دیده برکن ز خواب که افتادم اندر سیاهی سپید بخواهد گذشت این دمی چند نیز ور این نیز هم در نیابی گذشت گر امیدواری که خرمن بری که وجهی ندارد به حسرت نشست کنون کن که چشمت نخوردهست مور چه سود افتد آن را که سرمایه خورد نه وقتی که سیلابت از سر گذشت زبان در دهان است عذری بیار نه همواره گردد زبان در دهن که فردا نکیرت بپرسد به هول که بی مرغ قیمت ندارد قفس که فرصت عزیزست و الوقت سیف که آوخ چرا حق نکردم بگوش</p>
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

4. **تأویلی از شیخ قشیری:** شیخ ابوالقاسم قشیری در تفسیر این آیه کریمه می فرماید: ناگهان ساعت بر پا می شود، و با قیامت تصادف می کنند در حالی که مستعد آن نیستند، و بر آنچه از آنها فوت شده است حسرت می خورند...

IV. **إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِنَّا يُرْجَعُونَ** (ما زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند به ارث می بریم و همگی به سوی ما باز می گردند).

1. **إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِنَّا يُرْجَعُونَ:** ما خود ارث می بریم زمین و هر که را بر آن است، و به سوی ما باز می گردند. تین تاکید است بر مالکیت خدای تعالی. در مورد معنای "ارث" مرحوم علامه طباطبایی از راغب اصفهانی مولف کتاب "مفردات" چنین نقل می کنند: وراثت و ارث به معنای انتقال مال از غیر به تو است بدون اینکه معامله و یا شبه معامله ای میان تو و او صورت گرفته باشد، و مالی که از میت به زنده منتقل می شود ارث می گویند، تا آنجا که می گویند: هم گفته می شود، "ورثت مالا عن زید" (مالی از زید ارث بردم)، "و هم "ورثت زیدا" (ارث بردم زید را) و هم با کلمه، "عن" و هم بدون آن به کار می رود.

آنگاه، ایشان می فرمایند: گویا این آیه شریفه تثبیت و نوعی تقریب برای آیه، "قُضِيَ الْأَمْرُ" باشد، و معنایش این است که این قضاء بر ما سهل و ساده است چون ما بیم که زمین و خود ایشان را ارث می بریم، و همه شان به سوی ما باز می گردند، معنای وراثت زمین این است که دارندگان آن با مردن دست از آن می شویند، و زمین برای خدا می ماند، و معنای وارث بودن خدا خود آنان را این است که آنان می میرند و آنچه مال به دست آوردند برای خدا می ماند، و بنابراین معنای هر دو جمله این می شود که، "ما زمین را از ایشان ارث می بریم". ممکن هم هست آیه شریفه را بر معنایی دقیق تر از این حمل کنیم، و آن این است که بگوییم مراد این است که خدای سبحان تنها کسی است که بعد از فنای هر چیزی باقی است، پس بعد از فنای زمین هم تنها او باقی می ماند، و از زمین هر چه وجود و آثار وجود دارد او ارث می برد، و باز یگانه باقی بعد از انسان او است، و آنچه را که انسان مالک بود او مالک می شود، همچنانکه در آیه شریفه، "لَمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ" (40:16) (امروز ملک از آن کیست؟ از آن خدای واحد قهار)، و در آیه، "وَرَبُّهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا" (19:80) (و ارث می بریم آنچه را می گوید و نزد ما می آید فرد)، ملک را به خود منحصر کرده است.

و مرجع معنای این وراثت به این است که هر موجودی به سوی او بازگشت کند و محشور گردد، و بنابراین، جمله "وَإِنَّا يُرْجَعُونَ" عطف تفسیر و به منزله تعلیل برای جمله دوم، و یا برای مجموع دو جمله خواهد بود. بنابراین که تعلیل برای هر دو جمله باشد، جنبه صاحبان عقل را بر سایر موجودات غلبه داده است، و یا تمامی موجودات در روز بازگشت به او عاقل می شوند. این وجه از هر وجه دیگری از شبهه تکرار سالم تر است چون بنابر وجه اول تکرار لازم می آمد و معنای آیه مثل این می شد که کسی بگوید: من مال زید و زید را ارث بردم. اینکه سخن درباره عیسی (علیه السلام) را با این آیه ختم کرده خالی از مناسبت نیست، چون می فهماند که وراثت خدا خود یکی از ادله این است که او فرزند ندارد، زیرا کسی به فرزند احتیاج دارد که بخواهد وارث او باشد، و کسی که خود وارث تمامی موجودات است احتیاجی به فرزند ندارد.

2. **دو نوع رجوع:** حقی، در مورد رجوع به سوی خدا، می گوید: بدان که رجوع بر دو نوع است. یکی رجوع به قهر، و آن رجوع عوام است زیرا نفوسشان باقی است و مطمئن به دنیا. پس، خارج نمی شوند از آنچه بر آن می باشند مگر با کراهت. رجوع دیگر به لطف است، و آن رجوع خواص است زیرا نفوسشان فانی و غیر مطمئن به دنیا و عقبی است، بلکه به ملاً اعلی نیز. پس، خارج می شوند از دنیا، و مرگ و لقاء الله تعالی محبوب تر است برای آنها از هر چیزی دیگری. پس، سالک باید یکوشد در تحصیل فناء و بقاء و تکمیل شوق به لقاء، و رجوع کند به سوی خدای تعالی قبل از آنکه باز گردد چه سر، "لَمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ" (40:16) (امروز ملک از آن کیست؟ از آن خدای واحد قهار)، بر این است.

صرصر قهر وی از ممکن وحدت بوزید حس و خاشاک تعین همه برباد ببرد

هر چه در عرصه امکان بوجود آمده بود سیل عزت همه را تا عدم آباد ببرد

و خدا را عبادی است که خطاب کردند و سر تا پا گوش شوند، و به شهادت خوانده شوند و همگی چشم گردند، و در کوچ کوشند تا رحل را نزد ملک جلیل فرود آورند. ...

3. **گفتاری از قشیری در مورد وراثت:** شیخ قشیری می فرماید: "إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِنَّا يُرْجَعُونَ" (ما زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند به ارث می بریم و همگی به سوی ما باز می گردند). مراد از آن قبض ارواح همه بنی آدم است، و [اینکه] باقی نمی ماند از آنها بر روی زمین احدی از آنها، و مقصود از آن بر پایی ملکش در آن روز نیست، [چه] او همین امروز مالک زمین است و هر که بر آن می باشد، و مالک هستی است و هر چه در آن می باشد.

گفته اند: چون زکریا در خواست فرزند نمود، گفت، "يُرْتِي وَيَرْتُ مِنْ عَالٍ يَعْجُوبُ" (19:6) (مر اړت برد و از آل يعقوب اړت برد) [هر چند در مقامی دیگر عرض کرد، " رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ " (پروردگارا! تنها رهايم مساز، و تو بهترين وارثان هستی!)]؛ و در وصف بني اسرائيل، خدای تعالی فرمود، " كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ " (26:59 شعراء) (این چنین، و اړت داديم آنها را به بني اسرائيل)، و نیز فرمود، " إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ " (7:128 اعراف) (همانا زمین از آن خداست، به هر یک از بندگانش که بخواهد اړت دهد آن را). چون امر به این امت رسید، فرمود، " إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا ... " (19:40) (ما زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند به اړت می بریم). چه بسیار فرق است بین کسی که وارثش فرزند است، و کسی که وارثش احد!

و گفته اند که بر عبد مسلم آسان است مردن چون حق وارثش باشد...

V. تأویلات و اشارات آیات مربوط به بارداری مریم (س)، و تولد عیسی (ع)

1. **سخنی از قونوی در مورد روح القدس (ع) و مریم (س):** در فکوک، شیخ صدر الدین قونوی اشاره ای دارد در مورد تأویل روح القدس (ع) و مریم (س) بدین ترتیب:

و هر کس دانست که جبرئیل روح طبیعت عالم عناصر است و آنچه از آنها ظاهر شده است- مانند آسمانهای هفتگانه و آنچه این عناصر از پدیده‌ها و مولدات [سه‌گانه جماد و نبات و حیوان] در بردارد- خواهد دانست که حضرت عیسی علیه السلام، از جهتی، صورت روحانیت جبرئیل و مظهر مقام وی در سدره که موصوف به مقام برزخیت است، می‌باشد و مریم صورت طبیعت کبری است.

2. **تأویلی و اشارتی:** در تأویلات النجمية گفته است: در اینکه فرمود سلام بر من است روزی که می میرم اشاره ای است به آنکه عیسی معنی که متولد از دمیدن حق در قلب می باشد قابل مرگ است توسط سم غلبه صفات نفس و معاملات ناشی از نفس تا واصل مغرور نشود که چون زنده شد به حیات معنایی در قلبش نمی میرد.

شرح فصوص (ابن ترکه)، جلد2، ص: 574

ابن ترکه می گوید که از ظاهر و صورت حقیقت وجودی عیسی (ع) تعبیر به "کلمه" می شود، و از باطن آن تعبیر به "روح" از خدا می شود، و جبرئیل از حیث صورت وجودیش فقط ناقل او بود، و دلالت بر آن دارد قول خدای تعالی، " وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ

و رُوْحٌ مِنْهُ " (4: 171 نساء)

3. **نسبت مریم (ع) و عیسی (ع):** در قرآن کریم می خوانیم: وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ (23:50) (و پسر مریم و مادرش را نشانه‌ای گردانیدیم و آن دو را در سرزمین بلندی که جای زیست و [دارای] آب زلال بود جای دادیم). از یک آیه بودن آندو، بعضی از مفسران از این تعبیر برداشت کرده اند که آندو یک حقیقت بودند. مولانا نیز می گوید:

نطق عیسی از فر **مریم** بود نطق آدم پرتو آن دم بود
نقش تو نادیده و یک یک حکایت می‌کند چون مسیح از نور **مریم** روح در گهواره‌ای

قاسانی در تفسیر این آیه کریمه، می فرماید:

" وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ " (و قرار دادیم پسر مریم) قلب " وَأُمُّهُ " (و مادرش)، نفس مطمئنه را، " آيَةً " (آیه ای) واحد با اتحاد آن دو در توجه و سیر الی الله و حدوث قلب از آندو هنگام ترقی " وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ " (و جای دادیم آندو را در سرزمینی بلند) مکان مرتفعی با ترقی قلب به مقام روح و ترقی نفس به مقام قلب " ذَاتِ قَرَارٍ " (دارای قرار) [یعنی دارای] استقرار و ثبات و تمکن، که مستقر می شوند در آن به سبب فراوانی شعب و گسترده‌گیش، " وَمَعِينٍ " (آب زلال) [یعنی،] و علم یقین مکشوف و ظاهر.

4. **نکته ای از شیخ ابن عربی در مورد کشته نشدن عیسی (ع):** شیخ ابن عربی با اشاره به اینکه عیسی علیه السلام فرمود، " وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا " (19:33) (سلام بر من بود روزی که به دنیا آمدم، و بر من است روزی که می میرم و روز که زنده بر انگیزته می شود)، می گوید تعبیر " وَيَوْمَ أَمُوتُ " (روزی که می میرم) تکذیب می کند هر کس را که بر او دروغ بزند گوید که او کشته شد زیرا نگفت " و یوم أقتل " (روزی که کشته شوم).

5. **تحلیل شیخ ابن عربی از سلام خدا بر یحیی (ع) و سلام عیسی (ع) بر خود:** شیخ ابن عربی در فصوص بحثی دارد در مورد اینکه کدام سلام کامل تر بود، سلام خدا تعالی بر یحیی علیه السلام، یا سلام عیسی علیه السلام بر خود. از آنجا که بحث شیخ مبسوط است و مستلزم توجه به چندین مقدمه عرفانی است، از نقل سخن شیخ در اینجا خود داری می کنیم. علاقمندان برای آگاهی از نظر شیخ، می توانند به آن اثر وی و شرح شارحان مختلف بر آن رجوع کنند.

6. تفسیر مولی عبدالرزاق قاسانی از آیات بارداری مریم (س) و تولد عیسی (ع): " وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا " (و یاد کن در کتاب مریم را هنگامیکه کناره گرفت از اهلش به سوی مکانی شرقی) مکان شرقی همان مکان عالم قدسی است به خاطر اتصالش به روح القدس هنگام تجرد و کناره گرفتنش از جایگاه طبیعت، ومقرّ نفس، و اهل آن، که قوی فسانایی و طبیعی می باشند. " فَأَتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا " (بر گرفت مقابل ایشان حجابی را، پس، فرستادیم به سوی او روحمان را، پس تمثّل یافت برای او به صورت بشری موزون) [حجاب که بر گرفت در برابر آنان همان قرقگاه قدس بود که ممنوع است بر اهل عالم نفس به حجاب صدر (سینه) که نهایت و اوج معرفتش علم قوای مادی است، و] [آن] پایان سیرش می باشد. هرچه ترقی نکرده باشد به سوی عالم قدسی با تجرد ممکن نیست ارسال روح القدس به سویش، همانطور که خدای تعالی از آن خبر داد: " فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا " (آنگاه، فرستادیم به سوی او روح خود را)، " فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا " (پس، تمثّل یافت بر او به صورت بشری موزون). تمثّل روح القدس بر او به صورت بشری سویی الخلق و زیبا روی بسبب آن بود که نفسش از آن متأثر گردد و به او انس بگیرد ... قبلاً گذشت که وحی نیز نزدیک است به منامات صادقّه برای این قوه بدنیه و تعطیلی اش از افعالش هنگام آن (وحی) همانطور است که در خواب روی می دهد. پس، هرچه دیده می شود در خیال از احوال وارد شونده بر نفس ناطقه که در اصطلاح ما آن را قلب می نامیم، و اتصالاتی که برای آن است به ارواح قدسی سرایت می کند در نفس حیوانی و طبیعت و بدن نیز از آن تأثیر می پذیرد.... والله أعلم. " وَلَتَجَمَّلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ " (و تا آنرا نشانه ایی قرار دهیم برای مردم) [این جمله] دلالت دارد بر بعث و نشور " وَرَحْمَةٌ مِّنَّا " (و تا اینکه رحمتی باشد از ما) بر آنها با تکمیلشان توسط شرائع و حکم و معارف و هدایتشان بسبب انجام این کارها. پس، او صورت ظاهری رحمت معنوی الهی است. " وَكَانَ أَمْرًا مُّضْمًيًا " (و بود آن قضایی حتمی) در لوح، که مقدر شده بود در ازل.

... " فَحَمَلَتْهُ فَاتَّبَعَتْ بِهِ " [پس، حمل کرد او را و] کناره گرفت با او به " مَكَانًا قَصِيًّا " به مکانی دور از مکان شرقی اول زیرا با او قرار گرفت در مکانی غربی که همان عالم طبیعت و افق جسمانی باشد، برای همین فرمود، " فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ " برد او را درد زاییدن به نزد تنه نخل. مراد نخل نفس است. " فَتَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا " پس جبریل او را ندا داد از جهتی که پایین تر بود از مقام قلب او، یعنی از عالم طبیعت، که اندوه او از جهت عالم طبیعت بود، و آن همان حملی بود که سبب بد نامی و رسوایی او شده بود. " أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا " غمگین مباش که پروردگار تو در پایین پای تو نهی قرار داده است، یعنی جدول و جویی از غرائب علم طبیعی و علم توحید افعال برای تو قرار داده است که خاص توست، و همانطور که با تولد جنین تنها از نطفه خودت به تو نشان داد، خدا ترا برگزیده است. " وَهَزَيْتِ إِلَيْكَ الْجِدْعَ النَّخْلَةَ " و بجنبان به سوی خود نخل نفست را که سر بر آورده است از آسمان روح با اتصال تو به روح القدس، و سر سبز گردیده است به حیات حقیقی بعد از آنکه خشک گردیده بود با ریاضت و حرمان از آب هوی و حیات آن، و میوه اش معارف و معانی بود، مقصود آن است که آنرا با فکر حرکت ده! " تُسَاقِطُ عَلَيْكِ " می افکند بر تو از ثمرات معارف و حقائق " رُطْبًا حَنِئًا فَكُلِي " خرمایی تازه، پس بخور از فوق خود رطب حقائق و معارف الهی و علم تجلیات صفات و مواهب و احوال " وَاشْرَبِي " و بنوش از پایین آب علم طبیعی و بدائع صنع و غرائب افعال الهی و علم توکل و تجلیات افعال و اخلاق و مکاسب، همانگونه که خدای تعالی می فرماید: " لِأَكُلُوا مِنْ فَوَهِيمٍ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ " (5:66) (روزی می دهیم آنها را از بالایشان و از پایین پایشان). " وَفَرَّي عَيْنًا " و شاد دار چشم را به کمال و فرزند مبارک موجود شده با قدرت الهی، که هدیه ای است از عنایت او به تو. " فَإِمَّا تَرِينَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا " پس، چون بشری را ببینی که اهل ظاهر است و محجوب از حقائق به توسط ظواهر اسباب و صنع عادی، و احتجاب دارند به عقول آمیخته به وهم محجوب از نور حق، " فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا " بگو برای خدای رحمان نذر روزه دارم، یعنی هیچ سخن مگو با آنها در مورد امر خودت و بیش ظرفیتشان و آن مقدار که امکان پذیرش برای آنهاست تا آن فرزند خود با حال خودش سخن گوید با آنها. " وَالسَّلَامُ عَلَيَّ " سلام بر من است در مواطن سه گانه همانطور که بر یحیی بود بسبب آنکه ذاتم مجرد و مقدس است و محجوب توسط مواد طبیعی نیست حتی در طفولیت، زیرا معنای سلام تنزه از عیوبی است که به واسطه تعلق به ماده به انسان تعلق می گیرد. " ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلٌ " این است عیسی بن مریم، قول حق، یعنی کلمه حقی که عبارت است از ذات مجرد ازلیه، همانطور که پیش از این به دفعات گفتیم. " مَا كَانَ لَهُ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَكْدٍ " نشاید که خدا فرزند گیرد زیرا محال است هیچ چیزی هم شأن او باشد، " سبحانه " پاک است از اینکه چیزی در رتبه او ایجاد گردد. " فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ " او می گوید بباش و می شود، یعنی به صرف تعلق اراده اش به چیزی بدون نیاز به سپری شدن زمان آن چیز موجود می شود. " إِنَّا نَحْنُ نَرْتُ

الأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا " ما خود ارث می بریم زمین و هر که را بر آن است در قیامت کبری با فناء مطلق و شهود ذاتی. صدق أصل هر فضیلتی، و ملاک هر کمالی، و خمیره هر مقامی، و استعداد هر موهبتی است.